

فرهنگ زفره

نویسنده:

محمد حسن رجائی زفره‌ای

دی ۱۰ ۱۳۴۷ = برابر شوال ۱۳۸۸

زفره از دهات کوهپایهٔ اصفهان است.

تا شهر اصفهان ۷۲ کیلومتر فاصله دارد

مردمش شیعه مذهب اند.

قنات آب است.

کوهستانی است.

محصول عمده‌اش: گندم . [illegible] (= تخم [illegible]) . بادام . توت

سایر حبوبات شان: نخود . لوبیا . ماش . عدس . ارزن . گاورس . جو کمتر کاشته میشود

از سبزیجات فقط: تره . شلغم . زردک . چغندر . سیب زمینی . کدو . . .

از درختان مثمر: سیب . زردآلو . قیسی . هلو . آلبالو . گلابی . به . انار [illegible] کمتر کاشته میشود

جمعیت: طبق سرشماری ۱۳۳۵ شمسی حدود ۴۲۰۰ نفر بوده

دبستان پسرانه در سال ۱۳۲۷ شمسی تأسیس شده

درمانگاه . صندوق پست . دفتر اسناد رسمی . دفتر ازدواج . دفتر ثبت طلاق . خانهٔ انصاف دارد

حدود همسایگان :

[illegible] ۱۲ کیلومتر (مشرق)

آبگرم ۱۲ کیلومتر (مغرب)

[illegible] ۲۰ کیلومتر (شمال)

نیگان ۲۰ کیلومتر (شمال شرقی)

ورتون ۲۴ کیلومتر (جنوب)

[illegible] ۳۰ کیلومتر (جنوب شرقی)

و ۲۶ ده که (مزارع تابع)

اَرموده ۱ باغ زل ۲ شب زین ن چ وش ۳ چی سراب قدیم (علیا) ۴ چی سراب جدید (سفلی) ۵ چ اوس نخ ۶ چ امری اله ۷ حسن سراب (یا بندان) ۸ جه آباد (گرنگ) ۹ دیزی ۱۰ تندوان ۱۱ گزگزی ۱۲ سورچه ۱۳ شفت آباد ۱۴ علی آباد ۱۵ کبه‌ند ۱۶ کچی علی ۱۷ کچی سنی ۱۸ کلم آباد ۱۹ گز آباد پایین ۲۰ گز آباد [illegible] ۲۱ گمرنگ ۲۲ [illegible] ۲۳ لادوره ۲۴ لاروش ۲۵ محمد آباد ۲۶ مزرعه عبدالله ۲۷ مزرعه رحیم

۲۷ - مزرعه احمد ۲۸ - مزرعه اسد ۲۹ - مزرعه حسین ۳۰ - مزرعه حاجی رجب (ابولا) ۳۱ - مزرعه استادعلی -

۳۲ - مزرعه محمد حاجی رجب ۳۳ - مزرعه حمزه ۳۴ - مزرعه مشهدی ۳۵ - نصرتیه ۳۶ - وادار ۳۷ - پوش دره

۳۸ - ۳۹ - ۴۰ مزرعه محمد تاجی (علیا - وسطی - سفلی)

راجع به دهکده و مزارع این که آمده است:

۱ - اوگله (اوگیله) = برکه = غدیر به حساب نیامد.

۲ - بیم آنکه که خوانندان از شکل [illegible] به علت قطع رشته شد

۳ - اسم های آن رشته که به اسم های بیست رسید [illegible] اکثر داده

مثل: [illegible] دهکده: بوژنه

[illegible] دهکده: پوش دره

در [illegible] دهکده (مزرعه) مشتقات است:

۱ - [illegible] مزرعه [illegible] نصرتیه

وجه تسمیه [illegible] مثل: [illegible] مزرعه مشهدی ، وادار ، رهنوان ، گوهرآباد

[illegible] (قریب [illegible] خانوار) زندگی میکنند

مردمان این دهکده اصیل [illegible] و [illegible] بیشتر دارند

ذکر این نکته ضروری است:

که در چند دهکده مثل: رهنوان ، گوهرآباد ، مزرعه مشهدی [illegible] که [illegible] حکم می کنند و جمعیت آن این است [illegible]

[illegible] قریب (۲۰۰ نفر) یعنی [illegible] خانوار فقط در [illegible] اول سال [illegible] و شهر [illegible] زمستان در خود آبادی [illegible] اند

x x x

در گذشته علماء و دانشمندانی از این آبادی برخاسته اند.

۱ - آخوند ملا ابراهیم رهنوانی (خطاط و [illegible])

۲ - حاج [illegible] رهنوانی [illegible] ۱۱۱۱ قمری ([illegible])

۳ - حاج آخوند رهنوانی (ملا ابراهیم) ([illegible])

۴ - حاج [illegible] (زاهد ، [illegible] ، طبیب) شرح حال او در تاریخ علماء [illegible] تمیم [illegible] ص ۲۵۲
و [illegible] صفحه ۲۱۷ [illegible]

۵ - ملا [illegible] رهنوانی ([illegible])

۶ - محمد [illegible] رهنوانی متوفی ۱۳۶۱ قمری

۷ - شیخ حسن [illegible]

۸ - سید [illegible] رهنوانی ([illegible])

۹ـ ملا اکبر [illegible]

۱۰ ملا محمد حسین [illegible] (خطاط و ادیب) متوفی ۱۳۲۲ قمری

از وی ۵ پسر بشرح زیر:

۱ـ میرزا عبدالحسین ۲ـ میرزا [illegible] ۳ـ حاج میرزا حبیب الله ۴ـ حاج میرزا محمود ۵ـ عبدالوهاب جد نگارنده

([illegible] فرزندان این سلسله در تاریخ یزد [illegible] اسم حاج میرزا محمود [illegible] است)

۱۱ـ آخوند ملا محمد

۱۲ـ آخوند ملا محمد رضا متوفی ۱۲۶۷ قمری و مؤلف انیس الواعظین [illegible]

(تاریخ فوت او نیز در تاریخ یزد ثبت شده)

در حال حاضر عالم و [illegible] و دانشمندی که تا حد ذکر شده [illegible] وجود ندارد

فقط [illegible] تحصیلات [illegible] و [illegible] و [illegible] نام برد

[illegible] فقط خواندن و نوشتن [illegible] اصلاً بیسواد [illegible] [illegible]

x x x

پیدا شده اند

بعد از گذشتن [illegible] سید ابوالقاسم انجوی شیرازی (نوه) که [illegible] نوع فرهنگ [illegible] نوشتم به یادگاری [illegible] لغات محلی را در دفترچه

ثبت نمایند و بعد آقای محمد مهدی [illegible] استاد محترم دانشکده ادبیات اصفهان [illegible] که

یک جلد از روی [illegible] در تهیه [illegible] یک نسخه تهیه و [illegible] به ایشان [illegible]

این دفترچه دومین نسخه ای است که می نویسم

محاسن و معایب این دفترچه

خود معترفم تمام لغات جمع آوری نشده و حتی صد یک آن [illegible] نوشته نشده. [illegible] [illegible] و [illegible] در [illegible]

[illegible] . [illegible] به ترتیب الف با [illegible] حروف دوم و سوم و چهارم کمتر رعایت

شده . [illegible] برای [illegible] کلمات [illegible] [illegible] [illegible] نوشته شده . و چون خواندن یک جمله [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] جمله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible] نوشته شده

[illegible] از [illegible] [illegible] ولی کلمات [illegible] تلفظ و اعراب [illegible] . [illegible] خواندن [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] این دفترچه [illegible]

لهجه آذری رفوه با لهجه (گلین و خرزون) از ذات بوجود آمده است و «چرتیره و سمیره» شباهت کمی دارد

با ذات ساین و چند قریه دیگر شباهت صرفی و نحوی نزدیک دارد. آنچه با ذات مجاور و همسایه مانند (سیرک - کمار - وردون - شارک

- شنگری) شباهت صرفی و نحوی دارد اما این شباهت صرفی و نحوی دورتر و غریبه‌تر است.

بطوریکه جناب آقای دکتر [illegible] در شرح لغت نامه دهخدا (مقدمه لغت نامه) نوشته این لهجه جزو طبقه لهجه‌های مرکزی ایران است

تا جائیکه [illegible] فقط یک بیتی (اشعار لهجه رفوه) [illegible] به مرحوم [illegible] (؟) سروده، که بعد از چندین

سال [illegible] (گنجینه [illegible]) [illegible] به چاپ رسیده

این شعر نیز بدون حروف صوتی و با حروف معمولی به چاپ رسید.

جناب [illegible] عبدالرزاق [illegible] کتابی بنام «[illegible]» نگاشته و نسخه خطی آن نزد خودشان است

بخشی از این کتاب نیز به لهجه محلی جمع‌آوری داده و هنوز چاپ نشده مورد تحقیق دانشمندان قرار نگرفته.

x x x

نشانه مصدر در گویش رفوه

ا - ت - و - ی

دَرْنا (کاشتن) بَوُوفت (خواندن) بُشو (رفتن) بیدی (دیدن)

بُما (آمدن) رِهنیشت (نشستن) بُخو (خوردن) بیشی (رفتن)

x x x

بِ ش   بُ ش و   بُ م ا   بِگ ش ت ِ و   بِ ش ت ی ن   بِ ش ی م

برو   رفت   آمد   رفته   رفته اند   رفتیم

x x x

کی مو   کی تو   کی شو   کی کی   کی لیو   کی ما

خانه ما   خانه تو   خانه او   خانه کی   خانه این   خانه هم

توضیح: کی ترکیب (کِی) تخفیف شده و به معنی (اطاق) هم استعمال کرد

x x x

هاما   ایها   اندو   ادچا   بور   رِه ل ی ن ز

ما که   این که   این جا   آن جا   بیا   بنشین

دِرِت بَ ش ت   دِرِم بَ ش ت   دِرِت بَ ش ت ِه

به او زدی   به او زدم   به او زده ای

دِرِش بَ ش ت   دِرِم و بَ ش ت   دِرِش بَ ش ت

به او زد   به او زدم   به او زد

توضیحات دیگر

کلمه‌ای که بصورت عجیبی فراموش میشود و کلمه‌ای مصطلح جای آن را می‌گیرد و یا کلمه‌ای که کتاب به نام [illegible] دارد

مثلاً و [illegible] پیران پلشه (استخوان) [illegible] (دَش‌ جای) گیوه [illegible] دکشش [illegible]

پیران (اسم از پیرایدن) ـ (استخوان) پلشه (پ ـ ش) وجوانه استخو (اُس خو) نامند

ـ ـ ـ ـ	(لیوان)	اوخوری	ـ	لیوان	ـ
ـ ـ ـ ـ	(فنجان)	گیلاسی	ـ	استکان	ـ
ـ ـ ـ ـ	(چراغپا)	بالون	ـ	طیاره	ـ
ـ ـ ـ ـ	(موتورسیکلت)	اتول‌پت‌پتی	ـ	موتورسیکل	ـ
ـ ـ ـ ـ	(پست)	پچپر	ـ	پُشل	ـ
ـ ـ ـ ـ	(لباده ـ پالتو)	گُلوچه	ـ	پالتو	ـ
ـ ـ ـ ـ	(سفید ـ پسید)	اِشبه	ـ	شبو	ـ
ـ ـ ـ ـ	(خشک ـ [illegible])	حجاب	ـ	خشک	ـ
ـ ـ ـ ـ	(مار)	چرچوله	ـ	مار	ـ

تغییرات ۴ صفت است

۱ - پلشه یعنی استخوان [illegible]
۲ - حجاب یعنی خشک [illegible]
۳ - چرچوله یعنی مار [illegible]
۴ - گلوچه یعنی پالتو [illegible]

فرهنگ زفره

نوشته: محمدحسن رجائی زفره‌ای

۱۳۴۷ ش

آبدش (آ ب د ش) = لباسی است پشمی یا کرکی بچسبیده (مانند کربس) که روی قبا پوشند
= بجای پالتو در زمستان می پوشند = دوخت آن تقریبا مثل قبا است منتهی کمی گشادتر و بلندتر

آپارْ (آ پ ا ر) = خیال شدن = از رو رفتن = خجالت کشیدن

آجْ و داغْ (آ ج + داغ) = علاقمند = خواستار   این کلمه (آج و داغ) شاید مرکب باشد

آجیدِهْ (آ ج ی دِ ه) = کوک خورده = بخیه خورده = سوراخ سوراخ شده = وصله وصله شده

آجورْ (آ ج و ر) = آجر = خشت پخته

آروش (آ ر و ش) = عروس = دختری که تازه شوهر کرده

آروشْ خُدا (آ ر و ش خُ د ا) = حشره ایست بشکل سوسک که بالهای سرخ رنگ خال خالی آن چند نقطه سیاه است
= ترجمه تحت اللفظی آن میشود: عروس خدا

آروچی (آ ر و چ ی) = عروس چی = عروسک

آروسی (آ ر و س ی) = عروسی = نکاح و زفاف

آرِزْگارْ (آ رِ زْ گ ا ر) زمان زیاد = زمان طولانی
چند سال آرزگار است ترا ندیدم

آسْمو (آ س م و) = آسمان = سما

آسْمو قُرُمْبِهْ (آ س م و قُ رُ م بِ ه) = رعد = تندر = صدای آسمان

آش و پاش (آ ش و پ ا ش) فقیر = لات = بی پول = بینوا

آصی (آ ص ی) = عاصی = تلفظ آن بمعنی خشمگین است
آصی شدم = خشمگین شدم = از کوره در رفتم — منظور گفتن بکار رفت

آکِلِهْ (آ کِ لِ ه) = خوره   نام مرضی است

آلِجْ (آ لِ ج) = عوض = بدل = تغییر دادن = مقابل = شبیه
مثال: اگر در حمام کسی نبوده باشد و فقط کنیز حمام بوده جمن اورادا آلج «سلفید» — گندم جو هم و جو گوهریم آزاد (آلج) کردیم
آلجی آمده ای = گویا از شبیه بگشتن آمدی = عوض آمده ای = شبیه و مثل جابجا شده ای اشتباهی بودی

آلاَبَخْتی (آ ل ا بَ خْ ت ی) = برحسب تصادف = از روی شانس = از روی بخت
آلابختی آدم = برحسب تصادف آدم = تصادفاً آدم   بلیط آلابختی بردار = از روی شانس بردار

آمو (آ م و) = عمو = برادر پدر

اتوتَل (اَت و تَ ل) = نام یک بازی است که کودکان معمولاً در این ترانه دستها و پاهای خود را جمع کنند:

اتوتَل - توتی تتل - از کار - از بار - پشت تم - دستمال - بگیر - بزن و - یکی را ...

اُخت (اُ خ ت) = همدم = مأنوس = علاقمند = صمیمی و همنشین گری

این بچه با من اخت است = یعنی این بچه با من مأنوس است و دوستم دارد

آخ (آ خ) = اصطلاح بچه = کثافت های و ناپاکیزه

آخته (آ خ تِ ه) = تعبیر اداری است برای حیوانات نر = کشیدن یا لِه کردن تخم حیوان

حیوان اخته چاق تر و آرام می شود و شیطنت کمتر میکند

آخته (آ خ تِ ه) = آتش را چون مدتی بمانند و روی آن خاکستر بریزند آتش خوب میشود

که برای کشیدن وافور (بافور) مناسب است. چنین آتشی (اخته) شده

آتش اخته حرارتی اندازد و پخته و خوب است.

آخته (آ خ تِ ه) = آرام = سالم = سربزیر = افتاده = متواضع

جوانی که شر و شور زیاد داره چون عروسی کند (اخته) میشود یعنی متواضع و فروتن و اهل کار و آرام میشود

در صورتیکه عمل ناشدنی متوانستند مقصود اینست در آرام و سالم است و اهل فسق و فجور و تنبیح نیست

اَخم (آ خ م) = گره ابرو = بهم کشیدن ابرو

کلمه (تخم) گاهی با رنگ آن میآید: اخم و تخم

اُخوه (اُ خ وِ ه) = رشوه = حق السکوت = باج سبیل

اَدا (آ د ا) گاهی کلمه اطفار با رنگ آن میشود: ادا و اطفار

یعنی: تکبر کردن = ناز کردن

اُرُسی (اُ رُ س ی) = کفش ساده = کفش پاشنه خواب = کفش ارزان قیمت

اِرزِمه «اِ رز م ه» = بته صحرائی = بته یا بی که برای سوخت (هیزم) جمع آوری کنند

این کلمه در تداول اصفهان «هیمه» و در اصطلاح تهران «هیزم» است

اُسُره (اُ سُ رِ ه) دلاک آهنی با تیغ تیزی چند خط پشت گوش و لاله گوش کشد

و خون بیرون میآید. این کار در موقع تابستان کنند و عقیده دارند چشم کسیکه «اسره» زده

درد نمیآید - یک نوع گرفتن خون است

اُشلنده (اُ ش ل ن د ه) = زاغه = نقب = کنده

زیر زمین سوراخ کنند و خاک آن خارج نمایند تا طویله ای درست شود و گوسفندان را در آن جا میدهند

= طویله زمستانی = چالی است بطول ۱۲-۱۰ متر و عرض ۲ - ۳ متر

اِشپیش (اِ ش پ ی ش) = شپش

اِشپیشه (اِ ش پ ی شِ ه) = شپشک

اُشنو (اُ ش ن و) گیاهی است در شته آن را کوبند و نرم کنند و با گل خیس شده (گل سفید) مخلوط کرده
و با آن لباس شویند . اشنو در مراتع زفره وجود دارد اما در حدود گنگزی که ۳ کیلومتری
آبادی است وجود دارد . اشنو را با چوب نیم شکسته باید و چوبه که تو گیلکی زنف (بیشوه) نام دارد
و با آن نیز لباس می شویند منتهی دوتی از ریشه آن استفاده می شود

اِشکِلِنه (اِ ش کِ لِ نِ ه) = آب + روغن + تخم مرغ
آب را گرم کنند و مقداری روغن در آن میریزند و پس یک یا چند دانه تخم مرغ تو داغ کرده کم کم در آن
میریزند — سوپ پیست شبیه که به آن اشکنه گویند و با نان خورند

اِشکِلِنه (اِ ش کِ لِ نِ ه) همراه (اِلِم) می آید و اتباع گفته می شود : اِلِم اشکلنه
یعنی : داد و بیداد = جار و جنجال = قلقله = داد و فریاد
مثال : طلبکار از بدهکار پولش را مطالبه می کند بدهکار پس می گیرد و تو بی می کند
طلبکار عصبانی می شود و میگوید یا پولم را بده یا الم اشکلنه ای راه بیندازم که آن سرش پیدا نباشد
یعنی داد و قال میکنم جار و جنجال میکنم قلقله را می اندازم

اِشکِلجه (اِ ش کِ لْ جِ ه) = شور = نمک زیاد دارد
این آب گوشت اشکلجه بود یعنی خیلی شور بود

اِشتا (اِ ش ت ا) = راه آب که روی آن پوشیده شده باشد حال اگر فقط به اندازه یک دیوار باشد که جوی آب
از زیر آن رد شود یا خیلی پوشیده باشد (چند متر) باز هم اشتا نام دارد

اُشکُلوا (اُ ش کُ لُ وا) = نانی که مخصوص بیت پخته شده باشد اعم از آنکه در ماه برات (شعبان) خیرات کنند
یا آنچه در قربان (شب رجب) می برند و خیرات کنند .
اولا قرص نان باید از نظر شکل جنبی و از نظر وزن حدود ۲۵۰ گرم و از نظر جنس حتما آرد گندم باشد.
آرد جو ممکن است باید [illegible] باشد [illegible] وزن آن هم خیلی آرد آن [illegible] است .

اُشکُلوا هَلیره (اُ ش کُ لُ وا هَ لی رِه) کیسه اشکلوا (نان) بگیرد به اصطلاح اهالی : حلواخور
(حلواخور به کسی گفته می شود که با مردگان [illegible] و از قاری قرآن و گرفتن اشکلوا [illegible]
جمع و جور [illegible]) هَلیره = گیرنده اشکلوا گیرنده
با لحن کنایه و [illegible] ترحم به چنین اشخاصی (اشکلوا هلیره) میگویند

اِفاقِه (اِف اق ِ ه) = تغییر = فرق = بهبودی کسالت = شل و شبه

مثال : این دوا افاقه نکرد = یعنی این دوا اثری نداشت و حال مریض تغییری نکرده

مثال : ناخوش افاقه کرد = یعنی حال مریض شل دیروز است و امروز و دیروز شل هم است و بهبودی حاصل کرده.

اُفتو (اُف ت و) = آفتاب

اُفتو زَرْد (اُف ت و زَرْد) = آفتاب زرد = نزدیک غروب

اُفْت (اُف ت) = سنگریزه و خاک و آشغال (آشغال = پرکشه و خیلی چیزهای ریز) که در غلات و حبوبات است

که مَن شاه (کیلو) تقریباً ده دارد (= ۳۰۰ گرم) - اُفت دارد

اِکْبیر (اِک ب ی ر) = بدی = بدشگون = بدبختی = زشتی

مثال : علی میگوید اکبیر فلانی مرا گرفته یعنی بدبختی و بدبختی فلانی بمن هم سرایت کرده

اِکْبیری (اِک ب ی ری) = بدقواره = ثمر گسسته و کثیف = شخص کثیف و بی تربیت

در مقام اعتراض بکسی که کثیف و بی تربیت است میگویم : برو اکبیری

یعنی ای کثیف کثیف و بدقواره و بی تربیت بکلی از اینجا دور شو

اِلاخون اِل اخ ون = آواره = سرگردان = بی خانمان = کسیکه سرگشته زندگی خود را گم کرده

این کلمه گاهی با کلمه (وِلاخون) میآید و هم معنی میدهد الاخون ولاخون

اُمْتِه (اُم تِ ه) = آردی که از گندم و ذرت بدست آید. با آن نان می پزند و به این نان (نان امته) میگویند بعلاوه جو را با ذرت مخلوط و آرد کنند آنرا نیز (امته) میگویند

اَمِه (اَم ِ ه) = عمه = خواهر پدر

او (او) = آب

اوْرْ (اور) = ابر

اورو (او رو) = امروز

اوزو (او زو) = زبان = لسان

اُریت (اُ ری ت) = برهنه = لخت

اِشْنِگ (اِ ش ن گ) = آغل گوسفندان - با خشت ساخته شده تقریباً بطول ۱۰ - ۱۲ متر و ارتفاع تقریباً ۱،۷۵ متر و تقریباً ۲ متر عرض سقف آن نیز از خشت پوشیده شده. و آغل گوسفندان است در فصل زمستان

انگولی (اِ ن گ و ل ی) = انگشت

ایز «ارز» (ای ز) [illegible] = آسیب = صدمه

ایر (ای ر) = کهیر — ورمی دانه دانه و لرزش در بدن پیدا می‌شود

ازدش (اِ ز د ش) = آزردگی = آسیب‌دیدگی

ازدو (اِ ز د و) = آسیب‌بان

از + دو = آسیب + بان — نظیر آن داریم: دش دو = دشتبان (= نگهبان دشت)

اوزما (او ز م ا) = خرما = رطب

آزواره (آ ز و ا ر ه) = آزواره = کک — از آزردن: آسیب‌زننده است

ازدیش‌دو (اِ ز دی ش د و) = اردستان = شهری در استان اصفهان

بادنجو (ب ا دِ ن ج و) = بادنجان = بادمجان

با (ب ا) = پدر

باز (ب ا ز) = باز — یک بار دیگر کردم = باز دیگر کردم

بابا (ب ا ب ا) = جد = خطاب به پدر — بابا کجا بودی . بابای تو کجاست

باباجو (ب ا ب ا ج و) پدرِ پدر = پدرِ مادر = جد

باخسوره (ب ا خ س و ر ه) = پدرِ همسر — پدرِ شوهر = پدرِ زن

بانجی (ب ا ن ج ی) = بچه

بانجی‌میلی (ب ا ن ج ی م ی ل ی) = بچه گربه = نام گیاهی است (= [illegible]) [illegible]

باخاجه (ب ا خ ا ج ه) = نیا = پدرِ جدِ پدر = پدرِ مادرِ مادر = پدرِ جد = مادرِ جد

باره (ب ا ر ه) = حمل = آبستنی = حامله

بچه از بارش رفته = بچه سقط کرده = بچه انداخته

این زن باردار است = حامله است

بال (ب ا ل) = تول   بال‌دام = تول‌دام

بال (ب ا ل) = پر و بال   پر مرغ و بال مرغ را در ایرا «بال» گویند

بالون (ب ا ل و ن) = هواپیما = طیاره

بانبول (ب ا ن ب و ل) = حقه = زرنگی = تزویر

: بانبول پولش را گرفت = با حیله و فریب پولش را گرفت

باهار (ب ا ه ا ر) = بهار   فصل بهار

توضیح: بنیه فصل بهار و فصل تابستان (سنه اول سال) در ایرا یلی (یلار) = بهار نامند

باشتا (ب ا ش ت ا) = دنبه

باینار (ب ا ی ن ا ز) = وقیه = ۱۵ مثقال وزن درم سیرگذا (یک سیر وزن تهران) = ۷۵ گرم

اگر از روی من شاه حساب کنیم معادل ۲۰ مثقال می‌شود؟

بخچه (ب خ چ ه) = بقچه = چادر   [illegible] : چاچب

از نخ زمینی نوری که بس جهیزخانه‌ای بیافند و جا پاره‌ای است ابریشمی تا مشکیه و زنان بجای چادر بر سر می‌گیرند

بخیه (ب خ ی ه) = کوک   مخفوفه کوک درشت

بَر (ب َ ر) = در   درخانه = در اطاق (= باب)

برات (ب ر ا ت) = حواله

برات (ب ر ا ت) = حواله = تقسیم گرفتن = نیت کردن

مثلاً برات شد این پول را به فلان فقیر بدهم   در این جمله اگرچه (حواله) معنی میدهد اما

تقریباً: وحی . الهام . تقسیم . نیت را معنی میدهد

بَرده (ب ر د ه) = میدان = گله = گنبد = ایوان

برمه (ب ر م ه) = گریه (ضد خنده)

بُر (ب ُ ر) = جماعت زیاد   یک بر آدم آمد = گروهی آدم آمدند

بُر (ب ُ ر) = سال بزرگ را نشان میدهد   یک بر = ۲ ساله - ۲ بُر = ۳ ساله

۳ بر = چهار ساله   و به ترتیب حیوان سال اول بزغاله و گوسفند (کسک) است سپس بعد

یک بر (دو ساله) و ۲ بر (سه ساله) .....

بُز (بُ ز) = جابجا شدن گندم = تکه‌ی خرمن چند بسته شده و از یکدیگر متفرق شوند و گرد و هم یک طرف برده

میگویند بُز شده. یعنی متفرق و گرده و گره شده اند

بُر (بُ ر) = خوردن = جویدن

بُر نکرد = کم خورد   چقدر بُر کرد = چقدر زیاد خورد

بُرج (بُ رج) = ماه خورشیدی

آخر برج پول گرفت = آخر ماه (منظور شمسی) پول گرفت

بَرج (بَ رج) = خرج اضافه = خرج از سر زیادی. برنگ خرج   خرج + برج

براق (بُ راق) = گربه سیاه رنگ = گربه خشمگین

بَرد (بَ رد) = بیل

بیل آهنی برچند نیاست

بیل آبیاری (بَرد آوداری) - بیل خاک برداری (بَرد تلاش) جمع زراعتی = بَرد کشته

و (لقه) قلعه گرت و کشتزار است یعنی بیلی که با آن زمین را می کنند

بِش (بِ ش) = برو = امر به رفتن

بِشته (بِ شِ تِه) = رفته = خبر میدهد کسی رفته

بُشو (بُ شُ و) = رفت = خبر میدهد که کسی رفت

شان (ش ان) = میروم = من میروم

بونه (ب و ن ه) = بهانه

بوبلی (ب و ب و ل ی) = آلت تناسلی پسر بچه

بوز (ب و ز) = بیا = امر به آمدن

بولوندا (ب و ل و ن د ا) = قرقر کردن = اوقات تلخی کردن = ناراضی بودن

بوزجو (ب و ز ج و) = نام جوی آبی است در غرب مسجد ج ع یزد

بُخو (بُ خ و) = بخور = امر به خوردن

بوخو (ب و خ و) = قنیع که دستگیرش و آن بچه‌ها را می بندند

بو بو = بم = پشت بام = روی لنت (؟) امان

بو بو = بیا = اگر بسکنید بیایید

بوشو بوشو = برود = او برود

بُشو بُشو = او رفت

بوژ بوژ = بیا = امر به آمدن میکنید

بوژ بزر = بزرگ = عظیم = فراخ

بوژاژ (ب و ژاژ) = بوجار = کسیکه گاو از گندم کوا میکند

بوف ب وف = جغد

گاهی بمعنی صفت کسی میدهد مثل: مثل بوف نشسته بود = یعنی بیکس و آرام و افسرده تنها نشسته بود

بِنه (بِ ن ه) = درخت

پا (پ ا) = پا — پا نخور = پای درید = پای فلان کار = حضوری از بدن که در لباس است

پا (پ ا) = خراب = باطل = تعطیل مثل پا بر این کار خورد یعنی تعطیل شد و به تعویق افتاد

پا (پ ا) آره، جفت گیری

گوسفندان و حیوانات اهلی پا میکنند یعنی این حیوانات در جفت نر می طلبد و آماده آبستنی شده است

پاانداز (پ ا اِن داز) = چشم روشنی

چون عروسی باشد یا سوغاتی آمده باشد تحفه و چیزی که برای او میبرند پا انداز نهاده

پار (پ ار) = پارسال = سال گذشته

پاپاسی (پاپاسی) = پول سیاه کم = سکه ای که خیلی کم ارزش دارد

یک پاپاسی ندارم = حتی یک سکه کوچک کم قیمت ندارم

پاتی پاتی = پارنگ : قاطی قاطی + پاتی = مخلوط کردن = آمیخته کردن

درهم کردن = ممزوج کردن

پاتوق (پ ات وق) = محل اجتماع = جائیکه آنجا جمع شوند

برگرفته از مردم و با تسوق (؟) مخصوص دارند. تکیه آبادی یا محل ده آبادی «پاتوق» است

پارسنگ (پ ا ر س ِ ن گ) جزئی ترازو (= میزان) دقیق نباشد و یک کفه بالا ایستد سنگی و چیزی را درون آن کفه میریزند یا میگذارند تا

کفه‌ها برابر شوند و تعادل برقرار شود و شاهین ترازو درست بایستد . این سنگ یا چیزی که بسته شده به آن کفه

تا تعادل ۲ کفه برابر گردد : پارسنگ نام دارد

پارسنگ ما با هندوانه‌ای که در ترازو گذاشته‌اند نباید اشتباه کرد

پاوَرچین (پ ا وَ ر چ ی ن) = آهسته راه رفتن = بی‌صدا راه رفتن = با احتیاط راه رفتن

پاوه (پ ا و ه) = می‌بینی = نگاه می‌کنی

مثال چیزی را نزدیک ات میگذارم و میگویم: پاوه یعنی نگاه بکنی = می‌بینی

مثال ۲ : یک چیزی را به کسی نشان میدهیم که ببیند و با انگشت نشانش میدهیم و میگوییم : پاوه = می‌بینی

پاتاوه (پ ا ت ا و ه) سربازان (قدیم) و چوپانان پارچه‌ای پشمی از قوزک پا می‌پیچند تا نزدیک کاسه زانو

و حتی گاهی کف پا و مچ پا هم می‌پیچند تا به کاسه زانو برسد . تقریباً عرض آن یک وجب یا کمتر

و طول آن تقریباً ۱/۵ تا ۲ ذرع است .

پاتیل (پ ا ت ی ل) = دیگ بزرگ = دیگی که با آن قند و نبات می‌پزند

پاتیل (پ ا ت ی ل) شکل یک دیگ است و تقریباً نیم متر از کف زمین بلندتر و ناودانی دارد . در یک ... که از ... بزرگ‌تر است

توت میریزند و توی پاتیل که از گل و خشت و گچ ساخته شده و شکل خانه است میگذارند و با پای برهنه روی آن میروند

توت له میشود و آب آن از ناودان پاتیل جاری میشود .

و پاتیل در اینجا منظور شیره کردن توت درست شده است .

پاتیل (پ ا ت ی ل) = مست = مدهوش = بی‌حس = بی‌قدرت = کم عقل = نیمه مست

۱ـ کسی که مشروب بخورد پاتیلش در میرود = عقلش و نیرویش از دست میدهد

۲ـ اگر زیر کرسی بنشینم که زغال آن خوب روشن شده پاتیل میشوم = یعنی بی‌حس و بی‌حرکت میشوم

۳ـ مرغی که جوجه ترکش بچه و نیرویش از دست داده و لاغر شده پاتیل او در رفته

پَتول (پ َ ت و ل) = فرتوت = از کار افتاده . پارسنگ : پیر

پیر و پتول = مرغی پیر = پرواز از کار افتاده = پیر فرتوت و لاغر اندام

پِت‌پِت (پ ِ ت پ ِ ت) = در حال خاموشی

۱ـ چراغی که نفت ندارد : پت‌پت میکند

۲ـ چراغی که خراب شده : پت‌پت میکند

۳ـ چراغ که باد به آن بزند و دود کند پت‌پت میکند

پته پته (پِ تِ : پِ تِ) آهسته حرف زدن . لکنت زبان داشتن = از کسی چیزی را آهسته پرسیدن

۱- اگر از کسی چیزی بپرسیم و نخواهد موضوعی را بداند دیگران پته پته می‌کنند یعنی آهسته از کسی چیزی می‌پرسند

۲- هر نفر و هر حال زنی زبانش پته پته می‌کند زبانش لکنت دارد = آهسته و بریده حرف می‌زند

۳- بمعنی آهسته و بریده بریده حرف زدن از لغوه لکنی : پته‌پته است

پت (پَ ت) = پهن = گشاده پهنگ پهن و فراخ است

پته (پَ تِ ه) = قبض کوچک = حواله کوچک = حواله در قطع اندازه آن کوچک است

پته‌ام می‌خواند = حواله‌ام می‌خواند کنایه از اینکه حرفم را می‌شنوند (= حرف شنوی می‌کنند)

پته‌اش نمی‌خواند = حواله‌اش نمی‌خواند کنایه از اینکه از او حرف نمی‌شنوند = بر حرف او اطاعت نمی‌کنند

پتی (پ ت ی) = لخت = برهنه

کون پتی = کون برهنه   سر پتی = سر برهنه

این کلمه گاهی مرادف و هم‌رنگ لخت است   لخت و پتی (لخت + پتی)

پتی (پ ت ی) اگر چه معنی آن بیان خالص و لخت و برهنه است که قبلاً شرح دادیم اما مرادف و هم‌رنگ

قلیه قَ لْ یِ ه (= قرمه = گوشت در چربی سرخ کرده) است

پچل پَچَل (پَ چَ ل) = کثیف = نجس = ناپاک

پخمه (پَ خْ مِ ه) = بی‌عرضه = نالایق

این صفت مردان بی عرضه و نالایق است - به زن و کودک پخمه نمی‌گویند

پرتو (پَ رْ تَ و) = وارونه = پشت

لباست را پرتو پوشیدی یعنی وارونه پوشیدی طرفی که باید به بدن بچسبد وارونه اطراف خارج کرده‌ای

و طرفی که باید بیرون باشد درون باشد به بدن چسبیده است .

پرزنه (پِ رْ زِ نِ ه) = پیراهن

پرزه (پِ رِ ه) = پرویزن (= [illegible])

پرت (پَ رْ ت) = سرنگون شده = افتاده   از بالا پرت شد = از بلندی افتاد

حواسش پرت است = یعنی حواس او گم شده و فکرش درست کار نمی‌کند

پرت شد = از بلندی افتاد = سرنگون شد = سرازیر شد

این کلمه گاهی با «پلا» می‌آید   پرت و پلا = گم شده و سرگردان شده

= وارونه شده = زیر و رو شده و از بین رفته

پُز — لاس و پز کشیدن و تیپ پیدا کردن = فیس و افاده کردن

پز دادن = فیس کردن = افاده کردن = به رخ مردم کشیدن

پَسَلِه (پ َ س َ ل ِ ه) = پنهانی = مخفیانه = گوشه و کنار که کسی نبیند

پُشتی (پ ُ ش ت ی) بچه یا بار (هیزم) را به طناب بستن و به دوش حمل کردن

۲- ستد گندم و جو را به طناب بستن و به دوش حمل کردن

پِشگِل (پ ِ ش گ ِ ل) = فضولات گوسفند و بز و خرگوش. هر نوع مدفوعی که به اندازه یک گردو کمی بزرگتر باشد

از جزو است و قطره «گردلین» و گویش: گرد گلی   و از گاو که رقیق است تپه (تَ پِه)

نام دارد

پِشوِه (پ ِ ش و ِ ه) = چوبه

ریشه گیاهی است که آن را می‌کوبند و با آن حلوا می‌پزند «حلوا چوبه» نام دارد

و به آن گیاه است که ریشه آن را کوبیده و با آن لباس می‌شویند

و بر ۲ نوع است: پشوه — پشوه سیلی   نوع دوم یعنی پشوه سیلی ارزان‌تر و نسبت به نوع اول

پستتر است

این گیاه (اشنو) که قبلاً نوشته‌ام شاید اشتباه کرده

پِشَک (پ ِ ش َ ک) = قرعه = سهم

چون بخواهند چیزی قسمت کنند پشک می‌اندازند (قرعه می‌کشند) و چون سهم هر کس تعیین شد

آن هم پشک اوست یعنی قرعهٔ اوست و سهم اوست   یعنی در حقیقت خود قرعه را پشک

و سهمی که از هر کس هم تعیین شود «پشک» نامند

پُفیوز (پ ُ ف ی و ز) = نحس و رسوا

این ناسزا را به مردان گویند و زنان و کودکان پفیوز نمی‌گویند

پَقَر (پ َ ق َ ر) = سرگین و کاه و علوفه‌ای که از طویله جمع کنند و چون خشک کنند بسوزانند

= باز مانده کاه و خر و الاغ به ضمیمه مدفوع آنان که در طویله آنها هست.

آنها را جمع کنند و خشک کنند و در تنور می‌سوزانند

پَقَری (پ َ ق َ ر ی) = نام صحرائی است نزدیک «آغبرم» برقه

اخیراً که ریل (= خط راه آهن) کشیده‌اند از «پقری» رد می‌شود

پَگَر (پ َ گ َ ر) = گیج = مدهوش = مست = نیمه‌مست

حالتی بین خواب و بیداری = حالتی بین مستی و هشیاری = گیج و مدهوش

پکین (پ ک ی ن) = آردی که روی چونه خمیر و خود خمیر ریزند

پلشت (پِ لِ شْ ت) = کثیف = ناپاک

۱ـ فلانی پلشت است یعنی کثیف و نجس و نشسته است

۲ـ فلانی چشم پلشت است = یعنی چشم ناپاک = چشم دریده (در بی‌عصمتی و بی‌غیرتی)

پلنشت (پِ لَ نْ ش ت) = گویش امیه : سماق پالون

آمیش = وسیله‌ای از جنس مس که سوراخ‌های ریزی دارد و برنج پخته را در آن ریزند و آب آن برود

و سپس دم می‌گذارند.

پل (پُ ل) = نام یک بازی است و نیز وسیله بازی را که قطعه چوب است که می‌اندازند (پل) نام دارد

اصطلاح: پل و چفته.

پله (پِ لِ هْ) لغت ترکی بوده و اولاد و نوه را در اصفهان و پله و نتیجه

پله (پِ لِ هْ) بارنگ پول پول و پله

پلو (پِ لُ و) گیاهی است که ریشه سخت دارد و ریشه آن را از زمین بیرون آورده و خورند. این ریشه در جوشیده

میشود و ترشی قطره (آداس) و (سفر) کمتر جزو آن است.

گویا کال یک بوته آن را اندازه این ترانه گفته‌اند:

بلو بلو صحرائی . خفتت بوته تنهائی : پ ل و پ ل و ص ح ر ا ی ی   خُ فْ تُ تْ

م و ت ی ن   ت ن ه ا ی ی   یعنی ای بلو صحرائی خفتت را بکن به تنهائی

و عقیده دارند چون آن را بکنند که بوته دیگر پیدا نمیکنند و نخورند

پلوبندی (پِ لُ و بَ نْ دی) = پیلوبندی (تملق گفتن . مخاطره کردن)

مثال: فلانی به خانه ما آمد که از او پذیرائی کنیم. ولی کم غذا میخورد به او تعارف میکنیم و میگوئیم: پیلوبندی به ...

پیلوبندی (پُو بندی) = گپ = مخطا

پوک (پ و ک) = پوچ = تو خالی = خالی

۱ـ گردو پوک تمام فلانی افتاد

۲ـ تیرگردو پوک بود (یعنی غیر خوردنی)

۳ـ فلانی چوب پوک است (نرم است و زود می‌شکند)

پوچ (پ و چ) بارنگ: هیچ هیچ و پوچ

پوختر (پ و خ تَ ر) = ناپخته نرسیده است

پوز پوز = پسر (اینه پوز کیت؟ = این پسر کیست؟)

پوف پوف = بوی بد گربه رو تش به گوشت نمی رسید گفت بوف

پوشونی (پ و ش و ن ی) = پیشانی = جبین

پول (پ و ل) = اندک شاهی (۵ دینار) کمتر = ۲ پول برابر یک شاهی بود

یک پول ندارم یعنی لنگ یک شاهی ام ندارم

پنا (پَ ن ا) = جنب = پهلو = سایه = تحت توجه = نیب = کنف

۱- فلان یتیم پنا فلانی بزرگ شد (یعنی بسرپرستی و تحت نظر و توجه فلان شخص بزرگ شد)

۲- پنا دیوار نشستم = جنب (= سایه) دیوار نشستم

۳- فلان مجرم ، لغید ، مورد تعقیب را به آدمی آمد پنا رفت (خود را گم و پنهان کرد)

پیله (پ ی ل ه) = تعقیب = دنبال = با اصرار و لجاجت از کسی چیزی خواستن

ولای آدم فلانی پیله کنه = یعنی اگر فلانه تعقیب کند دست بردار نیست

پیلته (پ ی ل ت ه) = فتیله = فتیله چراغ

نوعی ریسمان پنبه ای که آن را آغشته به روغن سوراخ کرده بدان (گل پیلته = کرت فتیله) هم گویند

این فتیله گوگرد را به جرقه ی آتش تر زده سیگار و روشن شد و به آن آب را که نخواستند روشن می کردند

پی زِرّ (پ ی ز ر) گیاهی است ترنیب نظیر برگ خرما . در رودخانه و جائیکه آب باشد باشد هست

همین پیزر است که در پالان کار گذارند و به طور دیگر : خود را زیر بغلش گذارند

پوسه پ و س ه = پوسته = پوست

پوسه گردو = پوست گردو پوسه بادام = پوسته (= پوست) بادام

پیلی (پ ی ل ی) = رنگ ابریشم (ابریشم پیلی)

پیلی (پ ی ل ی) = دوک نخ ریسی ۴ پره دارد و یک میله چوبی از وسط پره ها گذشته . پیرزنها روان میلها در فصل زمستان

در سایه و بعد آفتاب می نشینند و پیلی می ریسند - پ چرخ نخ ریسی که زنها دارند اشتباه نشود

پیلی (پ ی ل ی) بی غیرت = بی حمیت = زن دوست و خنده رو

۱- کسیکه زن خود (همسر خود) را زیر عقیده داشته باشد = پیلی است

۲- کسیکه مانند آدمهای بی ذل او را لالائی دارند و این هنر را بلد نباشند = پیلی است

۳- کسیکه خنده رو و تنبل و بی غیرت باشد = پیلی است

پیلی پیلی (پ ی ل ی پ ی ل ی) = چرخ چرخ اگر دو چرخ تند تند بگردیم = پیلی پیلی کرده ایم

سر پیلی پیلی رفتن = سر چرخ خوردن کسیکه دور خود بچرخد سقف اطاق دور سرش بچرخد و پیلی پیلی میرود (چرخ میخورد)

پی پی = پیه = چربی گوسفند و بز (گوجه فیزاد - پی - آ)

پِر پِر = عقب رگ پِر = رگ و عصب

پِر پِر = بخت = شانس = شگون = آمد و نیامد

۱- اگر بخت کنت آزاد خرمادی کردم و برنده شدم پِر ما آمد = شانس آمد

۲- بعضی اگر در خانه کرز داشته باشند پِر آنها نمی آید = بد شانس و بخت آنها نیامد = برای آنها شگون ندارد

پیچید (پ ی چ ی ا ن ه) = پیچین = بادروم میوه درخت چیدن - این کلمه ترکی (پ ی چ ا ن) تلفظ شود

چون میوه درختی را تکاندیم چند دانه میوه ماند که چون زیر بود کوچک و تکم به درخت و در اول چیده نشد

چون بادروم و ارسی کشند و آنچه درخت ماند باچیند (پیچینه) = پی چیدن

تا (ت ا) = لایه این کاغذ را تا کن = این کاغذ را ۲ لا (۲ لایه) کن

پارچه را شده تا کرد - یعنی ۳ لایه کرد

تا (ت ا) = قطع = قطعه

این چوب را سه تا کن = آن را سه قطعه کن - بجای بریدن، قطع کردن هم استعمال شود

شیشه را شکسته تا کرد = شیشه شکست و قطعه شد -

تا (ت ا) = فاصله مکانی این جا تا آنجا این جا تا تهران = فاصله این جا به تهران

تا (ت ا) فرد از زوج

تا کفش = لنگه کفش تا گیوه (لنگه گیوه) تا جوراب (لنگه جوراب) تا جوراب (= یک لنگه جوراب)

تا (ت ا) خوب رفتار کردن = سلوک و جبران و شناخت - کار کردن صحیح - بد رفتار کردن . غیر از وظیفه کار کردن و بد رفتاری کردن

فلانی با من خوب تا کرد = فلانی با من خوب رفتار کرد

فلانی با من بد تا کرد = فلانی با من بد رفتار کرد

فلانی نسبت به پدرش بد تا کرد = یعنی وظیفه مهری را فراموش کرد و همراه او بد بود

فلانی با مادرش خوب تا کرد = یعنی احترام او را نگاه داشت و نسبت به او احترام گذاشت و کمک برای کرد

تاز تاز = پشاب = ادرار این کلمه - گوسفند - ترکی هم دارد

تاپو (ت ا پ و) کندوئی است که از گل ساخته و در آن حبوبات و غله می ریزند

اگر کوچک باشد «تاپوچه» و اگر متوسط باشد «تاپو» و اگر بسیار بزرگ باشد «دوچیل» نام دارد

تاتی (ت ا ت ی) = راه رفتن کودک = پا بپا رفتن کودک . اگر معنی از شعر ایرج میرزا بدانیم :

دستم بگرفت و تاتی برد تا شیوه راه رفتن آموخت (تاتی = پا بپا)

تاچه (ت ا چ ه) = گونه بار - کیسه از نخ و چهارخانه = تاچه جوالی است که از پشم یا مو بافته شود و اگر بزرگ باشد جوال نام دارد در فارسی

تاراق و تورق (ت ا ر ا ق ت و ر و ق) = صدا = نمونه صدای گنگ = صدای شکستن چوب

تاسه (تِ اِیِ هْ) = ویاره   رنجی که آدمی را است بعوض سنگینی فلان غذا؛ مرد و شیرینی گرفته

تا (تـ ا) = برابر = مانند

هرروی و خوب تا شد = خوب برابر شد

مراسم ترحیم فلانی بد تا شد = مراسم ترحیم بد اجرا شد

تبی (تِ بی) = تیره   رنگی است شبیه کبود ولی کمی روشن‌تر که در [illegible]

تپه (تَ پِ هْ) = فضولات گاو   و البته کمی متفاوت است و [illegible] در آفتاب [illegible] بسته و شکل و شکل گرد [illegible] شده

تخ (تَ خْ) = تخت (تخت‌گو، تخت‌کش)

تخ (تَ خْ) = صاف = هموار = فراخ

تخ خوابیدم = صاف خوابیدم = با فکر راحت خوابیدم

روی فلان کوه تخ است = یعنی روی کوه مسطح است = صاف است

تخ‌کش (تَ خْ کَ شْ) = کسی که تخت‌گیوه بکشد = نوعی قلاب که گیوه درست می‌کنند

تُخُش (تُ خْ شْ) = بدجنس = بازیگوش = شیطان صفت

فرزندان ما تخش‌اند = یعنی زیاد شیطنت می‌کنند و بازیگوش هستند

یعنی زنان تخش‌اند = ...

تُردی   تُ رْ دی = خربزه گرگک دیررس و کال

ترد   تُ رْ دْ = لطیف و نازک و زود شکن و خوش طعم

مثال: بیسکویت ترد است = لطیف و نازک و زود شکن است

بعضی شیشه‌ها ترد است = لطیف و نازک و ظریف است

فلان میوه ترد است = خوش طعم و نرم است (لغت فرهنگیست)

ترتری   ترتری (تُ رْ تُ ری) = سرازیری = از سر به پائین آمدن = از فراز به نشیب آمدن

ترتری کرد = از سر به دره به نشیب آمد = فرود آمد (= فرو آمد) = سرنگون شد

تُز (تُ زْ) حدود = مکان = سمت = جایگاه = طرف

هر حیوان و پرنده‌ای جایگاه مخصوصی دارد: تُز سگ‌بانان تکیه‌گاه [illegible] است   تُز این [illegible] است

تُز کبک در [illegible] نزدیک چشمه آب [illegible] است = تُز گوسفند گم شده [illegible] است

هر شخص و هر حیوان یا پرنده‌ای (تُز) مخصوصی دارد که در آنجا [illegible] دید

ترد تیلی (تُ رْ دْ تِ یْ لْ ی)   تیلی مرادف [illegible]: تر است   و معنی [illegible] پدید

تر + تیلی = تر + خیس   نم کشیده و مرطوب = آب‌دیده

تُر (تُ رْ) = چلد وچابک وزرنگ = فرز = تیزپا

احمد تر است = احمد چلد وزرنگ است

حسین تر نیست = حسین تیزپا وزرنگ نیست

تروفرز تُرْ و فِرْز «تُ رْ + فِ رْزْ» = مرادف است = یک معنی میدهد

تِرَک (تِ رَ کْ) = شکاف

دستم ترک خورده = دستم شکاف خورده   دیوار ترک خورده = دیوار شکاف خورده

تُرُک (تُ رُ کْ) = اصل = مطلب

علی ترک این کار است = علی مطلب این کار است (از همه او [illegible] است)

کسیکه تیزپا وتند است : ترک قاصدی است = برای قاصدی مناسب است

کسیکه بی‌عرضه وافتاده وتنبل است = ترک دربانی است = فقط از عهده او ساخته است که دربان بود یا کاری که [illegible]

تِریت (تِ ی رِ یْ تْ) = مخلوط کردن نان در آب گوشت = چون لقمه نان در آب گوشت بریزد) = تریت کردم

تی‌ریشه (تِ ی رِ یْ شِ نِ ه) = یک جزء از شاخه شکوفه = یک جزء از گوشت

«ریش» یا «ریشه» تقریباً همان فارسی آن است

چوبه که با تبر شکسته بود چون می‌شکسته شد ناهموار است اگر دست به آن بمالیم - تی‌ریشه - داخل دست میشود

گوشت کم چون پخته شود تی‌ریشه = ریش آن جدا میشود

تَشَر تَشَرْ (تَ شَ رْ) = نهیب = ترساندن = خط ونشان کشیدن = تهدید

فلانی تشر زد = فلانی نهیب زد

بچه‌ای که شیطنت می‌کند پدرش به او تشر میزند   یعنی تهدید میکند واو را میترساند که اگر بار دیگر

از تو شیطنت ببینم تنبیه میکنم

تَقَر «تَ قَ رْ» = تگرگ = سرمای زیاد = سرد سرد

۱ـ تقر آمد = تگرگ آمد . تقر گل درخت را ریخت = تگرگ گل درخت را ریخت

۲ـ در زمستان که هوا سرد است اگر به حلقه در دست بگذاریم - تقر - است = سرد سرد است

تق‌ولق (تَ قْ و لَ قْ) = نیمه‌تعطیل

نیمه دوم خرداد دبستانها تق ولق است = عده‌ای از نوآموزان وآموزگاران آمده‌اند وعده‌ای نیامده‌اند

تَق (تَ قْ) = صدا = آخرین صدا = آخرین ضربه که صدایی شنیدم

۱ـ تخم مرغ را که در آتش بگذاریم چون پخته شود «تق» می‌کند = صدا میکند

۲ـ تیر چون درشکسته بود تق کارش در آمد   آخرین صدا وحرفی که زده بود شکستنی او شنیدم)

تق وتُرُق (تَ قْ و تُ رُ قْ)   تق + ترق   این دو کلمه مرادف اند . «تق» را به جای معنی اول است

= سروصدا = صدای شکستن چیزی توالی

تکه‌باز (تِ کِ هْ ب ا زْ) = عقیم = نازا

بزی که ماده و عقیم است (تکه‌باز) است

تکه‌باز منحصراً برای (بز ماده) استعمال می‌شود

امّا به شوخی یا تمسخر به (زنان) نازا و عقیم هم تکه‌باز می‌گویند

تِل (تِ لْ) = شکم — منظور حدود آن از زیر سینه تا بالای ورکت و ران و دو سمت پهلو است (حدود ناف و اطراف آن)

تِل (تِ لْ) پهلو = شکم = جنب = نزدیک (مثلاً: انسان و حیوان که منظور جای دو گوشه است)

مثل تل دیوار راه برو = کنار دیوار راه برو

تل درخت بود = جنب درخت (یا نزدیک) آن بود

تِل (تِ لْ) = اتحاد = اتفاق = شریک

ا برادر (تل) هم نشسته اند = یعنی با هم شریک اند (در کار و درآمد و مخارج شریک هستند)

من و بیژن مشهد با علی تل هم نشسته بودیم. یعنی به شراکت غذا تهیه کردیم و با هم می‌خوردیم و وجه آن را به شراکت می‌پرداختیم

در بازی بچه‌ها شتابزده تل هم نشسته اند یعنی در بازی به شکل دسته‌جمعی با هم اتحاد دارند که مخالف با هم اتحاد دارند

مثال دیگر: حسین (اگر بچه باشد) سال گذشته تل مادرش نشسته بود یعنی حامله بود = او را در شکم داشت

" : حسین (اگر بچه بزرگ باشد) تل مادرش نشسته این تل دوّمی یعنی شراکت و منظور این است

که حسین کار نمی‌کند و پول نمی‌آورد و در خرج غذا شرکت می‌کند و به شراکت می‌خورد

تِلِکّه (تِ لِ کِ هْ) نیزه اندازی = چیزی به حقه و تزویر از کسی گرفتن = کسی را گول زدن

۱- درویش‌ها دوره گرد مردم را تلکه می‌کنند = یعنی به زرنگی و چرب‌زبانی پول می‌گیرند

۲- فلانی مرا تلکه کرد = گولم زد و پولم را گرفت

۳- را الساعه می‌گویند تا مردن و راستی و رندان این قدیم مردم را تلکه می‌کردند = به تهدید و منفعت از او چیزی (= رشوه) می‌گرفتند

تِلِنگ (تِ لِ ن گْ) = صدا = گوز = باد صدادار که از بدن (مقعد) خارج می‌شود

این کلمه گاهی به معنی: تسلیم شدن = سر جای خود قرار گرفتن = آرام شدن. معنی می‌دهد

فلانی تلنگ انداخت = از او باد خارج شده بلکه منظور این است که آرام و ساکت شده

تمرگ (تَ مَ رْ گْ) = نشستن در حالت خشم = صدا کردن و آرام بودن در حالت خشم

بچه‌ای که بازیگوشی کرده مادرش داد می‌کشد: بتمرگ (= بنشین)

تنبو (تَ نْ ب و) = تنبان (تن + بان) = شلوار بلندی که لیفه دارد

تورکه (ت و رْ کِ هْ) = دانه انگور = دانه انار = دانه باران و الهکی: دانه ای که ریز و کوچک است

توره ت و رِ هْ = کوله‌پشتی = کیسه ای که چیزی درون آن نهند و به دوش گیرند

سابق پیاده مجبورند توره (= کوله‌پشتی) داشته اند که خوراک و لوازم خود همراه داشته باشند

تورهٔ (ت و رِ ه) = توبره

ظرفی کیسه‌مانند که کاه و علوفه در آن ریزند و گردن حیوان (خر و قاطر و اسب) اندازند تا بخورد

تورهٔ (ت و رِ ه) = شغال (= حیوانی است معروف)

توره شب‌ها صدا می‌کند = شغال شب‌ها صدا می‌کند

توقلی (ت و ق و ل ی) = بره ماده

بره ماده یک روزه تا یک‌ساله توقلی نام دارد

و چون سال اول را تمام کرد تا دو سال شیشک نام دارد

و از سه سال به بالا میش (= میش)

تولی تولی (ت و ل ی) = نخ‌هایی است نامنظم و درهم و گره‌دار پنبه‌ای در دار کارخانه‌ها که بی‌مصرف می‌ماند و تقریباً مثل [illegible] است

پیله‌وران آن را خریداری می‌کنند و به روستاییان می‌فروشند

روستاییان با حوصله و دقت زیاد باز کرده آن را منظم کرده و با دوک نخ‌ریسی می‌ریسند

و : گاله - کوله‌پشتی - گلیم و امثالها از آن می‌بافند

چند نکته لازم است که یادآوری شود . ۱- بیشتر این نخ‌ها سفید رنگ است و کمتر آنها سایر رنگ‌ها

۲- این نخ‌ها پنبه‌ای است ۳- از جهت کلفتی و نازکی یک‌اندازه نیست و با هم تفاوت دارد

۴- از جهت تاب بعضی کم‌تاب بعضی پرتاب است

• همین تولی است که بعضی از محصلین در دوات مرکبی می‌اندازند

تولومْ (ت و ل و م) مشک بزرگ

مشکی است که از پوست یک گاو دوخته شده - اگر پوست گوسفند و بز باشد (مشک) گویند

هر گله‌داری یک (تولوم) (= مشک بزرگ) دارد که به شاخه درختی آویزان است و آن را با ماست پر می‌کنند

و زنان صاحب گله [illegible] زیر پای خود [illegible] و می‌ایستند [illegible] مسلط باشند

و چوب بزرگی در دست دارند که آن را در تولوم فرو می‌کنند و بالا می‌کشند . بدین ترتیب کره و دوغ به عمل می‌آید

- اما اگر ماست کم باشد در مشک (ظرفی که از پوست بز و گوسفند ساخته شده) می‌ریزند و در آن را می‌بندند

و با ریسمانی [illegible] می‌کنند و مشک (که به اصطلاح اهالی : خیگ) نام دارد روی پارچه‌ای [illegible]

و آن را تکان می‌دهند (می‌لرزانند) کره و دوغ به دست می‌آید .

توکلی (ت و ک و ل ی) = چنار = درخت چنار

جا دارد که این نکته یادآوری کنیم که درختی که در نواحی چنار نامیده می‌شود این را یعنی زفره‌ای‌ها توکلی گویند

اما درختی که در نواحی [illegible] نام دارد زفره‌ای‌ها «چنار» می‌گویند

نکته دیگری که ذکر آن ضروری به نظر می‌رسد «صندل» است

صندل در گویش زفره دو معنی می‌دهد : اول اسفنه = اسپند = گیاهی که دود می‌کنند و دود آن معطر است

دوم در سه‌چهار خانه‌های متبرکه و بقعه‌ها که از چوب چنار یعنی همان درختی که مردم زفره [illegible] می‌گویند

ساخته شده - این گونه درها را می‌گویند از چوب صندل ساخته‌اند

تورک (تُ وَ رَ کْ) = آبله

تورک رو = آبله رو   تلقیح آبله = تورک کوبی = آبله کوبی

تورک چشم = دانه‌ای که در چشم پیدا میشود .

طریقه معالجه « تورک چشم »

سکه‌ای که نقره باشد در کاسه آب یا جوی آب میاندازند و مریض (کسی که چشمش تورک درآورده)
در کاسه آب یا جوی آب نگاه میکند .

هفت نفر که توانند سوره « الم نشرح لک صدرک ... » بخوانند سر جوی آب یا کاسه آب
می‌نشینند و هفت بار سوره را میخوانند و چون هر بار خواندند به نمک یا گندم یا برنج
فوت میکنند و در آب میریزند — این کار باید غروب آفتاب انجام شود

به عبارت دیگر ۷ نفر و هرکدام ۷ بار سوره قرآن مذکور بخوانند و به نمک و یا گندم یا برنج فوت می‌کنند و [illegible]
هر بار در آب میریزند — و سه روز یا هفت روز این کار را باید کرد

اگر به طریق سابق بر طرف نشد باید سکه‌ای در آب می‌اندازند (سکه باید نقره باشد) و ۳ نفر تا ۱۲
(نفر) هرکدام یکبار سوره (یس) میخوانند و چون به کلمه « مبین » رسید به برنج یا گندم یا نمک
فوت میکنند و در آب میریزند

تنبک تُ نْ بَ کْ یا (تُ مْ بَ کْ) = دنبک = وسیله‌ای که با آن ضرب می‌گیرند

تَنده (تَ نْ دِ هْ) = مغز = هسته

تنده گیلاس = مغز گیلاس   تنده خرما = مغز (= هسته) خرما

زردآلو، آلوچه، آلبالو، گیلاس، خرما و ..... تنده دارد

تنده را چون بشکنند مغز آن خارج میشود . (بعضی میوه‌ها مثل خرما تنده دارد اما (تنده) مغز ندارد)

تُنُک (تُ نُ کْ) = کم روییده = تک تک سبز شده

۱- اگر گندم را بکاریم و دانه بپاشیم، اما تمام بذر سبز نشود و چند تای آن سبز شود در گفتگو معمول تنک روییده

۲- اگر صورت کسی کم مو داشته باشد و مو دانه دانه باشد ریشش تُنُک است

تنوره (تَ نُ و رِ هْ) = بادکش سماور = لوله‌ای که روی سماور می‌نهند — سماور ذغالی تنوره دارد

تِنگ (تِ نْ گْ) = قسمتی از پالان = چیزی دراز که یک طرف پالان زیر شکم حیوان (اسب و قاطر) میآورند و از طرف دیگر می‌بندند

توفیر (تُ وْ فْ یْ رْ) = فرق = بهبودی = تغییر

۱- فلان مریض توفیر کرده = فلان مریض مثل دیروز است و بهتر یا بدتر نشده

۲- اگر گندم بچینیم و لوبیا در مقابل بگیریم توفیر نمیکند = مساوی هم ارزش دارد = فرق نمیکند = هیچ فرقی ندارد

توپ کاشی (تُ وْ پْ کَ اْ شْ یْ) = توپ بازی کوچک و محکم و بزرگ = توپ بازی که با چوب زدن انجام شود

۱- توپ کوچک که وسط آن کهنه و دور آن نخ میپیچند و روی آن مثل قورباغه میکشند) « توپ » نامیده شود

۲- " " بزرگ " " " " " « توپ کاشی » " "

۳ـ اگر توپ بازی بچه‌ها بکنید با پا بزنیم با چوب بزنیم ام اندازید توپ‌ها کوچک یا بزرگ و جنس آن برنج
کو باشد بازی توپ کاشی و کیوان

تو تو (ت و) = توت = میوه‌ای است معروف

اما چند نوع «توت» در گویش «تو» داریم

تو آلوچه = توت آلوچه شکل (« این نوع توت شیرین و شکل آن مثل آلوچه (گوجه وحشی) است »)

تو سیا = توت سیاه = از نوع سابق درشت‌تر و رنگ آن سیاه و چنانچه خوب نرسیده باشد
قرمز رنگ و طعم آن ترش و شیرین است

تو = توت (معمولاً توت سفید رنگ است)

تو قزوینی = شاید اولین بار از قزوین نهال آن آورده شده ـ رنگ آن سفید مایل به سبز است

تو پاییزه = توت پاییزی نوعی توت که در اواخر تابستان و اوایل پاییز است

توپ (ت و پ) = تشر = تهدید = ترساندن کسی

تورونه (ت و رو ن ه) = تنوره آسیاب = حوض آسیاب = محلی که آب جمع می‌شود و از ناودان به چرخ آسیا می‌ریزد

تریش اینجینه (ت ی ری ش ای ن ج ی ن ه) = علف بر

اره‌ای عمودی روی تخته افقی است نصب می‌کنند
و پا را روی تخته آن می‌گذارند تا تکان نخورد و به وسیله اره آن علف را می‌برند

تیک (ت ی ک) = خورشید

تیک گرفت = خورشید گرفت (= کسوف) ـ تیک و ماه و ستاره = خورشید و ماه و ستاره

تیارت (ت ی ا ر ت) = مسخره = ادا و اطوار

فلانی را تیارت کرد = فلانی را مسخره کرد

تیکه (ت ی ک ه) = تکه = قطعه

تیکه تیکه کن = تکه تکه کن (= قطعه قطعه کن)

تینگول (ت ی ن گ و ل) = بشکن = با انگشت صدا درآوردن = دو انگشت به هم مالیدن و صدا درآوردن از آن

چاپول : دو کف دست به هم کوبیدن

تینگول : دو انگشت به هم مالیدن

در «چاپول» و «تینگول» تفاوت کف دست یا انگشت است؛ ترجیح بدهید موقع شادی کنید

تیر (ت ی ر) = یکبار لواط کردن

۲ تیر = دو بار لواط کردن. ۳ تیر = سه بار و ...

فلانی یک تیر داد = فلانی یک بار لواط داد

تیتیش (ت ی ت ی ش) = لباس نو و وسایل کوچک و وسیله بازی نو اگر نو و تازه تهیه شده «تیتیش» است

همین کلمه‌ای برای ماماتی تیایم : (تینیش ماماتی)

و به آن معنی و به آن مفهوم رسیده‌اند .

تیماج (ت ی م ا ج) = چرمی که از پوست بز و گوسفند تهیه میشود

تفاوت چرم با تیماج این است که اولی از پوست گاو و شتر و اشکال اینهاست و کلفت‌تر و محکم‌تر

و دومی از پوست بز و گوسفند و نازک‌تر است

تی (ت ی) = خار

بوته گل تی دارد = بوته گل خار دارد

تی به دستم رفته و زخم شده = خار به دستم گرفته (= رفته) و زخم شده

تیرلالا (ت ی ر ل ا ل ا) = در حال خوشحالی گویند : تیرلالا

س . علی از سربازی آمد ؟

ج : بلی

س : تیرلالا (سؤال کننده از خبری که شنیده خوشحالی میکند)

تیریج (ت ی ر ی ج) نوار کجی که تا دور پیراهن

شکل آن تقریباً شکل مثلث است و جیب داخل دوخته میشود

تریج
دامن

بتقلید پیراهن یا قبا و امثال آن بپوشیم تیریج در پهلوی ما قرار میگیرد

• (تیریج قبای فلانی درجوزد) یعنی : فلانی بپوش آمد .

کنایه‌ایست : به آبستن گفته اند یا بر .

توت رسنه (ت و ت ر س ن ه) = نوعی «حشره» است

این حشره که به شکل و جزو طبقه «حشره‌ها» است چون روی درخت توت دیده میشود باین اسم نامیده شده و ترجمه تحت اللفظی آن میشود : توت را رسانده (از کالی به رسیده رسانده)

تینگز (ت ی ن گ ز) بوته‌ای است بیابانی و مخصوص سوخت (= هیزم)

تورز (ت و ر ز) = تبر = آلتی که با آن بوته‌های صحرائی می‌کنند = تیشه

تیز (ت ی ز) = باد صدادار = گوز

توروندار (ت و ر و ن د ا ز) = تیرانداز

نوعی جانور که شکل جوجه تیغی «خارپشت» است و تیر پشت او شکل چوب‌تیم و تدرنگ (= سیاه و سفید) است

از تیر پشت او که جنس آن (چوب‌تیم) و (دوک) میسازند .

توضیح ۱ : شُشتلوُنه (ش ُ ش ت ل و ن ِ ه) یعنی : انعام = حق الزحمه = مژدگانی گمشده پیدا کرده. شُشتلونه یک گره که در ترجمه «انعام» نوشتیم

توضیح ۲ : حسین حسن جبک یعنی : حسین پسر حسن پسر جبک (شخصی که بزش گم شده)

جاهِل (ج ا ه ِ ل) = جوان

این کلمه معنی جاهل (= نادان) هم میدهد اما چون جوان تجربه ندارد و نادانی میکند جاهل گویند.

جُخْمو (ج ُ خ م و) = جامه خواب = رختخواب = لحاف (= لحاف کرسی)

جُخْموچی (ج ُ خ م و چ ی) جامه خواب کوچک = رختخواب کوچک = لحاف کوچک

توضیح : جخموچی یعنی رختخواب کوچک از نظر وسعت و شکل با جخمو فرق دارد

یعنی چند بقچه و لباس کهنه و غیره بر داشته روی هم میگذارند و کوک میزنند و آستر و لایه و رویه

همه با هم یک پارچه است که کوک خورده

جخمو (= لحاف) آستر و رویه دارد و لایه آن پنبه (= جَل) است.

جَخْت (جَ خ ْ ت) = با (جَ خ) = الآن = اکنون = حالا

جَخت بلا (جَ خ ْ ت ِ ب ل ا) = بعین الآن = بعین اکنون = فعلاً = بعین دقیقه و ساعت

جَلْد (جَ ل ْ د) = تند = زود = سریع

جَلْد (جَ ل ْ د) = ضد صبر ترجمه فقط بار دوم بیاید قید کرد و زود انجام داد

جالیز (ج ا ل ی ز) = کلبه = آلونک = سایبان = خانه محقر

جاخالی (ج ا خ ا ل ی) = چون یک روز بعد از دفن مرده همه به سر مزار او میروند

رفتن روز دوم سر تربت «جاخالی» نام دارد

۲ — چون مسافری از سفر بیاید به او میگوییم : جاخالی

و این کلمه تعریف است و لطیف : خوش آمدید . یا : قدم شما مبارک . یا : رسیدن بخیر

و به عبارت دیگر میرسانید مدتی که نبودید جای شما نزد دوستان خالی بود

جاژ (ج ا ژ) ندا = آگهی و اعلان بلند شدن صدای

کسیکه ندا میدهد (= منادی) جارچی نامیده میشود

روایت مردم زفره موقع جار کشیدن :

هذا پدرش و مادرش بیامرزد گوش بدهد به بنده من چه میگویم کهِ بز از حسین حسن جبک

گم شده هر کس پیدا کرده بیاورد و یک تومان انعام بگیرد

این حکایت را که از روی بام مسجد تکرار میکند و بعد میگوید :

بر محمد و آل محمد صلوات

توضیحات : ترجمه به تو گویش لهجه است و ترجمه فارسی آن را نوشتیم

جِرز (جِ رْ) زیرکردن باسی زدن = مخالفت کردن با دیگری و توی ذوق او زدن

جَرز (جَ رْ) = فتنه = آشوب

جُرزبزه (جُ رْ زُ بْ زِ هْ) = جوش و عقل و استعداد = تیز هوشی

فلانی جربزه ندارد = فلانی کودن است

جِرزِز (جِ رْ زِ زْ) = ستون بنا = پایه بنا = زیر ستون بنا و عمارت

جُرِه (جُ رِ هْ) = نوجوان حدود ۱۵ ساله

جره‌چی (جُ رِ هْ چِ ی) = ۱۳-۱۴ ساله

اصلاً کفش و گیوه را هم جره می‌گویند که حالت متوسط دارد یعنی اندازه آن از مردانه کوچکتر و از بچه بزرگتر است

کفش و گیوه جره قالب پای جوانان است

جُعَلَنق (جُ عَ لَ نَ قْ) مخصوص دختر ناپاکدامنی است که به مردان می‌گویند

به زن و دختر جعلنق نمی‌گویند

جُفتَک (جُ فْ تَ کْ) = لگد اسب و استر جفتک میزند = لگد میزند

جفت (جُ فْ تْ) = نظیر = مثل = شبیه

جوراب من جفت جوراب تو است = یعنی نظیر و هم شکل است (یک رنگ و از یک نوع است)

جفت بودن ۲ جوراب تعلق گیرد و تا جفت چون هر ۲ از هرکدام به تنهایی یک جفت نامیده‌اند

یکه شبیه و نظیر بودن است.

خانه ما جفت خانه شماست = خانه ما شکل خانه شماست

جُفت (جُ فْ تْ) = زوج

طاق و جفت = فرد و زوج ۲-۴-۶-۸-۱۰...... جفت‌اند

جُفت (جُ فْ تْ) جوراب. کفش. کره - گیوه. پاتاوه. دستکش و ظروفی که شبیه و لوازمی

که ۲ عدد آن برای یک نفر و یک جا لازم است جفت می‌خوانند

یک جفت گیوه خریدم - یک جفت دستکش دارم - یک جفت در برای خانه خریدم

جِقِله (جِ قِ لِ هْ) = پسر (جقله تقریباً ۱۱-۱۲ ساله‌اند)

= پسر کوتاه قد = پسر کوتاه قد و زرنگ = پسر آرام و بی صدا و مظلوم

جِفِنگ (جِ فِ نْ گْ) = یاوه = حرف مفت

مریضی که تب زیاد دارد جفنگ میگوید = حرف بی معنی میزند

۲ نفر که اختلاف دارند یکی از آنها جفنگ میگوید = یکی از این ۲ نفر غیر از راستی و حقیقت حرف میزند

جولو (جُ و لُ و) = جلو

جولودار (ج و ل و دار) = پیش‌آهنگ = قافله‌سالار = راهنما

قافله‌سالار = جلودار = (جولودار)

بزرگی که پیشاپیش همه میرود جلودار است = (جولودار)

رسته‌ای سوزنکه از دیگر نیز اطاعت میکنند راهنما و پیرو . جلودار است = (جولودار)

کسیکه شب چراغ بدست میگیرد و دیگران از دنبال او میآیند و جلو پای دیگران روشن میکند جلودار است (= جولودار)

کسیکه ما [illegible] مطلب [illegible] است جلودار است (= جولودار است)

جولْ (ج و ل) = تاج خروس = تکه‌ای گوشت سرخ رنگ که روی و زیر منقار ، آویزان آویزه میشود

جُلْ (جُ ل) = لباس کهنه = قطعه‌ای از یک لباس کهنه = تکه یا تمام یک لباس مندرس

جُل بَرِ دُما = تکه‌ای که در مقابل سوراخ تنور میگذارند

جُل دَس = پارچه‌ای که با آن ظرف گرم را از روی اجاق برمیدارند

جُل بَرِ دوله = پارچه مستعمل که بر کوزه میگذارند

این کلمه گاهی معنی : بی‌آبرویی = بی‌عفتی = بی‌عصمتی = رسوایی = هرزگی و امثالها معنی میدهد

این جل روی خود نینداز = خودرا رسوا مکن = خودرا بی‌آبرو و بدنام مکن

جل در مفهوم فوق لباس بدنامی معنی میدهد

جُلْ وَزَغ ج ل وَ زَ غ = جلبک (روی آبهای راکد دیده میشود)

جل و پلاس (جُ ل و پِ ل اس) (ج ل + پ ل اس)

اولی یعنی «جُل» پارچه کهنه‌ای مستعمل و دومی یعنی «پلاس» پارچه یا لباس پشمی مستعمل ولیکن

اما گاهی معنی: وسایل زندگی (= وسایل خانه) (= اسباب معیشت)

۱- جل و پلاس خود بردار و برو = برو وسایلت (اعم از رختخواب و پارچه و ......) را بردار و برو

۲- جل و پلاس خود جمع کرد = هرچه وسایل خانه داشت جمع کرد (= کنایه از اینکه تعطیل کرد)

جَلَبْ (ج َ ل َ ب) = بدجنس = متقلب = حقه‌باز = فرومایه بی‌استعداد

مثال: علی جلب است = علی بدجنس و متقلب است

مثال ۲: کبریتی که ما خریدیم جلب بود = کبریت بدی و فرومایه بی‌استعدادی بود (به درستی روشن نمیشد)

جیلیز ویلیز (ج ی ل ی ز و ی ل ی ز) = لرزش = کباب شدن

گاهی کنایه از : زاری و بیقراری است

هرچه جیلیز و ویلیز کردم کسی گوش نداد = هرچه زاری و بیقراری کردم کسی گوش نداد

جومْ (ج و م) = جام (= کاسه‌ای که از مس ساخته باشند) (= کاسه‌ای که از روی و امثالها ساخته شده باشد)

معنی: ظرف و کاسه میدهد مگر آنچه از سفال یا چینی باشد که در این صورت «کاسه» گویند

جنجال (جِ ن ج ا ل) = هیاهو = غلغله = داد و فریاد

جوزه قند (ج و ز ه قَ ن د) = قندون = شکر و گلاب داخل میوه پر کنند و تا بخشکد
بر هلو یا پر زردآلو و امثال آنها که خشک شده و شیرینی و زعفران داخل آن کم کنند

جوزه گره (ج و ز ه گِ ر ه) = گرهی است که به نخ یا چرم (= تسمه) و امثال آنها می زنند
تازیانه چنبه ته جوزه گره دارد   یعنی انتهای تازیانه (شلاق) چند گره گردی شکل است

جورو (ج و ر و) = جواب

جیریقی (ج ی ر ی ق ی) = جوابی است فوری و به اندکی صبر کن و نتیجه کار را ببین
مثال : علی دزدی کرده و طوری هم شده و آنها را نگیرد
مخاطب بگوید : یک جیریقی صبر کن
یعنی اگر حوصله کنی و صبر کنی نتیجه را می بینی

جیر (ج ی ر) = لاستیک   طایر شین (= چرخ ماشین) جیر است

جیرجیر (ج ی ر ج ی ر) = صدای گنجشک = صدای پرندگان ضعیف الجثه = و بطور کلی صدای پشه

جیرجیره (ج ی ر ج ی ر ه) = جیرجیرک = حشره ای است ...

جیرزقه (ج ی ر ز قِ ه) = جلیقه (لباسی است کوتاه و بدون آستین ، بر روی است)

جیجه (ج ی جِ ه) = پستان
سگ ۷ پستان دارد = سگ هفت جیجه دارد

جنجی (ج ی ن ج ی) = زن = انثی = زوجه

جین دایی (ج ی ن د ا ی ی) = زن دایی (= همسر برادر مادر)
جین عمو و جین برادر و امثالهم یعنی زن عمو و زن برادر گفته نمیشود .
فقط : زن دایی = جین دایی گفته میشود

جنده (جِ ن دِ ه) = قحبه = بدکاره = بی عصمت = بی ناموس (فقط به زنها گفته میشود)

چا (چ ا) = چاه

چار (چ ا ر) = چهار = ۴

چارقد (چ ا ر قَ د) = لچک = روسری زنان = از جنس چیت سرخ رنگ و گلدار است که ۴ گوش (مربع شکل)
درست می کنند اما ۲ لایه کرده (سه گوش) بر سر می اندازند

چاپو (چ اپ و) = چوپان = شبان

چاپول (چ اپ و ل) = کف زدن

چاق (چ ا ق) = سالم = سلامت

چاک (چ ا ک) = سالم = سلامت

۱- حالم چاک (= چاق) نیست یعنی حالم خوب و سالم نیست

۲- چاق و سلامتی = احوال پرسی

چاک (چ ا ک) = روشن کردن چپق و قلیان و سیگار

چاره (چاره) = ظرفی است حلبی در شعله روشن دارند و جهت گرما آن را به اتاق برده و در کرسی می‌ریزند

چاشت (چ ا ش ت) = قبل از ظهر = تقریباً ساعت ۱۰ صبح

چاشت بلند = تقریباً ساعت ۱۱ صبح

بعد از چاشت ، چاشت بلند و بعد ظهر می‌گویند

چارچو (چ ا ر چ و) = چهارچوب

چاک (چ ا ک) = فرار به چاک بزن = فرار کن

چاقچاقی (چ ا ق چ ا ق ی) ۲ قطعه چوب است که خراطی شده و یک سمت آن مسطح و بقیه گردی شکل است

آنرا در دست گرفته و در روزهای سوگواری مذهبی (عاشورا - ۲۸ صفر - ۲۱ رمضان) بهم می‌کوبند

— هر ۲ نفر که هرکدام از آنها ۲ تا در دست دارند روبرو می‌ایستند و بهم می‌کوبند و در عین

حال دایره وار ایستاده‌اند . و وسط دایره مرثیه‌خوان مرثیه مناسب می‌خواند و چون

باید دم بگیرند جهت مترنم (= بالای پرده) و روی سر خود ابتدا بهم می‌کوبند و پشت

به هم قرار می‌کنند و باز ۲ نفر رو به رو در دایره روبهم ایستاده‌اند . و چاقچاقی را گویند

مانند کوبیدن آجری و سنگ زنی که می‌گویند منتهی جنس آن چوب است و سنگ نیست .

چارطاقی (چارطاقی) = خانه و یا خانه‌ای که بر روی چهار ستون قرار گرفته باشد

چارطاق (چارطاق) = به پشت خوابیدن و به طاق (= سقف) نگاه کردن

چپش (چ پ ش) = بز نر (آنهم سال اول معلوم نیست)

اگر بخواهند سال بز نر را بگویند یک بره - ۲ بره - ۳ بره (کهره - دو ... - ...)

چپر (چ پ ر) = پشت

چپری (چ پ ر ی) = پستی = فوری

چپری برو و بیا = زود برو و برگرد = مثل چپک پیت رفتن و برگشتن

کاغذ چپری = نامه‌ایست که قطع آن کوچک است (= ورق آن کوچک است)

کاغذ نامه‌نویسی با قطع کوچک و مخطط‌دار

همین نقر (= فرنگ رفته) اگر یک پاسه رفت عوض آن که بود با کاغذ چپری ساخته بود

چپه (چِ پِ ه) = کف دست

چپت بگیر = کف دستت بگیر

چَپه (چَ پِ ه) = کدو = کج

چَپه (چَ پِ ه) = احول = کج بین

چخ (چِ خ) = راندن سگ

چر (چِ ر) = جیغ تیز زنی   به زن‌ها که موی سر (چز) نخ می‌ریسند

چر (چِ ر) درختچه‌ایست وحشی که به آن بنه جر (= درخت جر) می‌گویند

چر (چِ ر) = پهلو = جنب = اطراف = زیر بغل = جلو

چر فلانی گفتم = نزد فلانی گفتم

چرش گرفتم = جلو او گرفتم

فلانی زیر چر من است = فلانی زیر بغل من است (تحت حمایت من است و او را اداره می‌کنم)

چرا (چِ را) = چراغ

چرب شیرین (چَ رَ ب ی ش ی ری ن) = نبات کوبیده + روغن + تخم مرغ

غذائی است که بیشتر به زائو می‌دهند تا با خوردن آن نیرو بگیرد

چُرت (چُ رت) = خواب کم = چشم بهم گذاشتن = چند دقیقه خوابیدن

چَرت (چَ رت) = طره = موی جلو سر

چَرت (چَ رت) مرادف : پَرت   چرت و پرت = گم شده و دزدیده شده = ناپیدا = مفقود

چُرت (چُ رت) = فکر = اندیشه = خیال

چرتم پاره شد = اندیشه و افکارم گسیخت

فلانی زد توی چرت من = فلانی فکر و خیالم را گرفت (= از عالمی که سیر می‌کردم بازم داشت)

چَرِوادار (چَ رِ وا دار) = چاروادار = مکاری = قافله = خربنده

جمعیت ... گز تا حدود سال ۱۳۲۰ قریب ۵۰ نفر به شغل چاروادار اشتغال داشته‌اند

و به وسیله چارپا به شهر اصفهان می‌آوردند و می‌فروختند .

چُش (چُ ش) = ... که بدون صدا از حلق خارج می‌شود

چُس (چُ س ا) = باطل = نامعتبر = مردود

این کلمه بیشتر موقع بازی کودکان گفته میشود.

مثال: علی خواسته با پا به توپ بزند و از عهده بر نیامده. علی چس کرده.

مثال ۲: محمود خواسته الک دولک بازی کند و نتوانسته. محمود چس شده

کسی که چس شود مردود شده و نوبت بازی نفر بعدی است و باید با انتظار نوبت صبر کند

چُسی (چُ س ی) = تشر = تهدید = ترس دادن

محمود میخواهد حسن را تهدید کند = چُسی بیاید

چسی بیاید = تهدید می کند = قلدری کند = تشر می زند

چسون پسون (چُ س و ن پُ س و ن) = آرایش = آراستن

کسیکه زیاد به زلف خود ور برود (اصلاح کند، شانه بزند، روغن بزند، زلف خود را بازکند)

چسون پسون کرده

لباس رنگارنگ و غیر معمول پوشیدن = چسون پسون کرده.

رویهمرفته با کلمه (ژیگولو) و ... که ظاهراً برده خارجی است اما در دوره ای استعمال میشود معنی میدهد

چُس میلی (چُ س م ی ل ی) = بی عرضه = رنجور و ضعیف = پرخور و کم کار

صفت اشخاص بیعار و بی عرضه است (البته فقط ذکور)

زن چس میلی نیست و استعمال نمیشود

چُس میلی = چس گربه

اما بادی که از گربه خارج میشود چرا صفت مردان بی عرضه شده معلوم نیست

چُس وَرگ (چُ س وَ رْ گ) = نام بوته ای است بیابانی

این گیاه چون روشن شود بوی بد میدهد و ظاهراً علت نامگذاری آن بدان سبب است

وَرگ = گرگ

چس ورگ = چس گرگ

چشته خور (چِ ش تِ هْ خ و رْ) = عادت کرده به خوردن چیزی

اگر به کودکی یا شخص بزرگی برسند میوه یا آجیل یا خوردنی دیگری بدهیم. شخص مزبور بعداً "چشته خور" میشود

یعنی هر روز بیاید، بیست بیاید، پنجاه بیاید انتظار دریافت هدیه دارد

چَعلوز (چَ عَ ل و ز) = چلغوز = فضولات مرغ

چِفتِه (چِ فْ تِ هْ) نام چوبی است در بازی: الک دولک

الک + چفته نام دو قطعه چوب است

چِفتِه (چِ فْ تِ هْ) = دو کف دست بهم روی سینه گرفتن تا شخص دیگر کف پای خود را در آن بگذارد

و بتواند روی شانه ما برود

چِگِرْزِنِه (چِ گِ رْ زِ نِ هْ) = اذیت = آزار = صدمه = التماس = خواهش

چرا علی را چگرزنه = چرا علی را اذیت میکنی

پهلوی احمد به چگرزدن = پهلوی احمد التماس و خواهش کردم

چَکّ (چَ کْ) = سیلی = ضربه‌ای که با دست به گوش می‌زنند

چَکی (چَ کِ ی) = بدون وزن = بدون اندازه‌گیری = بدون کش و پیمانه

این خربزه گندم چکی چند میفروشی = این خربزه گندم وزن نکرده، چند میفروشی

این پارچه چکی به ۱۰ تومان خریدم = یعنی پارچه را بدون اندازه‌گیری فروشنده و خریدار کشیده‌اند

چند متر است بطور مقطوع به ۱۰ تومان خریدم

چَکّ و چونه (چَ کْ وُ چِ ونِ هْ) = تخفیف «چک + چونه»

در خریدن اشیا تخفیف خواستن = ارزان خریدن

چِکه (چِ کِ هْ) = قطره

چُلِه (چُ لِ هْ) = پنبه

چِلِه (چِ لِ هْ) = توپ پارچه   علاوه بر چند متر پارچه (توپ) معنی ضخیم و ظرافت بودن را بکار هم معنی میدهد

مثال: پارچه شش چله = کرباس ۶ چله (کرباسی است ضخیم و نامرغوب)

پارچه هشت چله = کرباس ۸ چله (کرباسی است ظریف)

دِدِمِهْ = کرباس

چِل (چِ لْ) = چهل = ۴۰

چِل (چِ لْ) = دیوانه = مجنون

چلندوچار (چِ لِ نْ دُ وْ چِ ا رْ) (ظاهراً: چلنده + چار) = پاوه = حرف مفت

چُلُفتی (چُ لُ فْ تِ ی) = شاخه‌ای که از چوب درخت خشکیده در اثر مصرف سوخت بکار میرود

معمولاً «چلفتی» بین ۱۰ تا ۵۰ سانتیمتر طول و متعادل یک انگشت یا کمتر کلفتی دارد.

چُلُفتی (چُ لُ فْ تِ ی) = خشکیده = بی‌حس

دست و پا چلفتی = دست و پا خشکیده = دست و پا یکه کمتر حس و حرکت دارد

چِلالی (چِ ل ا ل ی) = تشنه

چلیسه (چِ لِ سْ یِ هْ) = بچه یا آجیل و شیرینی

کودک یا شخص بزرگ که کمبود تنقلات خود را گریزی کند = شکم دوستی که همیشه از این و آن میوه یا آجیل

و شیرینی بخواهد

خنده‌آور : چلیسه‌خور گویند

چلازدُنه (چِ لا زْ دُ نِ هْ) = چینه‌دان = [illegible] مرغ که دانه‌ها اول آن می‌رود

چم چال (چِ مْ چِ مْ الْ) = اندکی کسالت = به حد نه خوشی = بسیار کم رمقی

حالم امروز چم چال است = حالم امروز کمی خوب نیست

چُماله (چُ مْ ا لِ هْ) = مچاله = پارچه یا لفافه یا لباس یا کاغذ که نظم و ترتیب آن بهم خورده و چروک کرده (= مچروک کرده)

چنگک (چِ نْ گِ کْ) = قلاب = آلتی آهنی در چند شاخه خمیده دارد و گوشت و سایر چیزها به آن آویزان کنند

چنگولی (چِ نْ گُ و لی) = تاب بازی

طنابی را از دو طرف به شاخه درختی ببندند که طناب به طول خط خمیده درست شود

پس روی آن نشینند و به جلو و عقب برند

چنار (چِ نْ ا رْ) = درخت کبوده (درخت چنار غلط درخت کبود است)

چوندر (چِ وِ نْ دِ رْ) = چغندر چوندر قند = چغندر قند

چوندر (چِ وِ نْ دِ رْ) = سالم = سرحال = زنده

سر و چیم چوندر است = سر و چیم سالم است

منظور از زنده بودن یا سالم بودن و فقط مربوط به (سر) است

سر فلانی چوندر است = فلانی سرش سالم (زنده) است

چو (چُو) = لاف

آن این که را از این عرب الشر دانیم : ...... در دو بار گشاد و چو دیدیم

چو (چِ و) = خرمنکوب

آلتی است که با آن خرمن می‌کوبند.

از چند تخته چوب ساخته شده، ... [illegible] ... که میله وسط چرخ آن چوبی و چند چرخ (آهنی) دارد

روی آن شکل کرسی‌ای چوبی ساخته شده که ... [illegible] ... روی آن نشسته

چو (چِ و) = شایع = پراکنده شده = بین مردم از آن خبر دارند

چو انداختند که فلانی ... = شایع شد که فلانی ...

چو (چِ و) = نسیم = باد سرد = لرزان

شکوفه درختان را چو برده = شکوفه درختان را نسیم (= باد سرد) برده

چوری (چ و ری) = جوجه

فقط جوجه‌های : (مرغ خانگی ، کبک ، اردک ، تیهو ، و ......)

جوجه سایر پرندگان چوری خوانده نمیشوند و (ویچ = بچه) مینامند

مثل بچه گنجشک ، بچه کلاغ ، بچه کبوتر و ......

چوزی (چ و زی) = گنجشک

چوژی (چ و ژی) = به کنایه و استعاره : حالت تماشای کودک بچه » (مثلاً : پسربچه)

چودار (چ و دار) = برخلاف دیره و اشالات که شیطنت کننده و از درخت یا دیوار بالا رونده یا فرار کننده

(چودار) میکنند یعنی طنابی به دو دست و یک پای او میبندند که قصد طناب

متعادل با زیر شکم حیوان است .

در این حال حیوان میتواند براحتی راه برود اما نمیتواند فرار کند یا از بلندی بالا رود

چوبدار (چ و ب دار) = دلال فروش بز و گوسفند = کسیکه خرید و فروش حیوانات (بز و گوسفند) را انجام میدهد

شاید : « چو » یعنی : حیوان بز و گوسفند باشد

چون داریم : چوپان ، چودار ، چوبدار

زیرا این سه کلمه مرکب است .

چوقلی (چ و ق و ل ی) = شکایت

اما منظور این شکایت را نزد پدر یا مادر یا معلم یا استاد کودکی برند

نه ... فقط برای کودکان این کلمه استعمال میشود .

چُوُر (چُ وُ ر) = چادر

چادری که زنان بر سر میگیرند - چادری که زیر آن مینشینند (= خیمه)

چُپ (چُ پ) = بور = خجالت = از رو رفتن

فلانی تا مرا دید چُپ شد = خجالت کشید = از رو رفت = خود را باخت = بور شد

چوله (چ و ل ه) = کج (غیر مستقیم)

چیل (چ ی ل) = تاپوی بزرگ - از گل میسازند و در آن غله خود را نگه میدارند

چینه (چ ی ن ه) = دیوار

چی (چ ی) = چیدن = ضبط کردن

خوشه چی = خوشه چین   گندم چی = جمع کننده گندم

چي (چ ی) = علامت تصغیر

پُرچي = پسرچي = پسرک — باغچي = باغ کوچک = باغچه — چشمه‌چي = دیده کوچک

دُخت‌چي = دخترک = دختر کوچک — وچه‌چي = بچه کوچک — کوچي = دکان کوچک (= دکه)

آروچي (= عروس‌چي = عروسک)

چو (چ و) = چوب

چوچوله (چ و چ ول ه) = قلمه: مار

بچه [illegible] لکوره و مقبره شاه [illegible] دیدم [illegible] مار [illegible] گفت

و ترجمه [illegible] المقلی [illegible] از این [illegible]

چ و + چ ول. (چوب کج) یا (حیوان کج)

حاشی (ح ا ش ی) = گرسنه

حَدِق (حَ دِ ق) = مواظب

حدق باش بیدار باش = مواظب باش بیدار باش

چندان است که تفنگچیان در سنوات ماضی در برج آبادی نشسته و در جبهه آتش [illegible] صدای [illegible] گفته‌اند

سپس تفنگچیانی که روی دروازه آبادی نشسته تکرار می‌کرده‌اند: حدق باش. بیدار باش

دزد با شنیدن صدا می‌فهمیده که نمی‌توان داخل آبادی شد

حَرَج (حَ رَ ج) = رابط

این کار به من حرجی ندارد = ربطی ندارد

حَوم (حَ م و م) = گرمابه = حمام

حنایي (حَ ن ا ی ی) = به رنگ حنا

اسب کاکل حنایي = اسبی که کاکل او به رنگ حنا است

مرغ حنایي = مرغی که پرش به رنگ حنا است

خار (خ ا ر) = شانه کردن = نرم کردن = صاف کردن

سر خود را خار کن = سر خود را شانه کن

این پشم خار نیست = نرم نیست = نرم نشده است (به وسیله شانه نرم کرده)

خال‌خالی (خ ا ل خ ا ل ی) = خال‌دار = دو رنگ = دو رنگ (خال سیاه بر زمینه تیره [illegible])

پارچه خال‌خالی = پارچه دو رنگ (پارچه‌ای که خال سیاه [illegible] بر زمینه سفید دارد)

گربه خال‌خالی = گربه دو رنگ (گربه‌ای که خالهای سیاه دارد و زمینه بدنش [illegible] است)

خالِه (خ ا ل ه) = خواهر مادر — در شهرها معمولاً «خاله» گفته می‌شود

خاله‌کوکره (خ ا لِ، کَ ه کَ و رِ ه) = جغد

خُب (خُ ب) = خوب

خُبیکه (خُ بِ کِ ه) = زیاد

خبرآره (خ بَ ر آ ر ه) = کُلباد — این کلمه مرکب است از: (خبر + آره = خبر + آورنده)

ختمالی (خَ تْ مِ خ ا لِ ی) = زارا = پارچه چرکی که از [illegible] است

خُخ (خُ خْ) = خوام

خُخ و با و براو و خزانوتم و جد و باجاچه (از دو بیتی)

خواهم و بچه و برادر و خزانه‌ام و جد و بابا (ترجمه فارسی)

خُرخُری (خُ رْ خُ رِ ی) = نای = لوله نای = [illegible]

خِرِف (خِ رِ فْ) = کم هوش = کم عقل = [illegible]

اشخاص پیر خرف می‌شوند = اشخاص پیر کم عقل و کم هوش می‌شوند

در تهران: [illegible] (نشر: [illegible]) [illegible].

مردم این [illegible] : حرف خونه (= حرف خانه) [illegible]

و مردان و پیرزنان [illegible] و در وقت [illegible] و خود [illegible]

[illegible] رنگی و [illegible]

خِرِف (خ رِ ف) = بی‌حس

۱- دستم یا پایم [illegible] خرف شده = بی‌حس شده

۲- پزشک چون [illegible] جراحی کند [illegible] خرف میکند (بی‌حس [illegible]) پس جراحی میکند

خِسّرَت (خِ سَ رَ ت) = [illegible] : جایبان

خِفت (خِ ف ت) = گره = گره‌ای که باز نشود

خِفّت (خ ف ت) = ننگ (= [illegible])

[illegible] خفت [illegible].

خُل (خُ ل) = خلته

خل‌مال (خ ل م ا ل) = بیکاره [illegible] = [illegible]

خُلوِرِه (خ ُ ل و رِ هْ) = جرقه = آذر = خاکستر گرم

خُل سَر (خ ُ لْ سَ ر) = خاکستر بسر

نفرین است که به دختران و زنان کنند = سیه‌بخت شوی = تو بر سرت بریزد = چه بدت بمیرد

خُل (خ ُ لْ) = دیوانه = مجنون = خِنَد : عقل

خُلَش خ ُ لَ ش (خ ُ لْ لَ ش) = خالص = بدون کثافت خالص و پاک

خِلاشِه (خ ِ ل ا شِ هْ) = بوته بی‌بنه

آنچه که بوته شبیه و علف سوخت (هیزم) است

خِرِش (خ ِ رِ ش) = خارش

خِرِش (خ ِ رِ ش) = کار پردردسر = کاری که بزحمت انجام شود = گره خوردن در کاری

صفت اشخاص بدبخت مثل که گوید : کارش گیر کرده . در کارش گیر است . اشکال تراشی میکند . با همه در کار اختلاف میکند

خِنگ (خ ِ نْ گْ) = کودن

خون طِمَع (خ و ن طِ مَ عْ) = خام طمع = آزمند = کسیکه زیاد طماع است

خونه خا (خ و نِ هْ خ ا) = خانه‌خواه = خانه‌زاد = آشنای قدیمی = دوست یگانه

غریبی که به آبادی ما بیاید و در خانه ما منزل کند (خونه خا) ماست — ما اگر به آبادی او برویم (خانه‌خا) او هستیم

خوسوری (خ و س و رِی) = مادر شوهر (مادر شوهر ، مادر زن)

خوش قدم (خ و ش و ق د م) = خوش قدم (پیشانی = اقدام = میمون)

خونه (خ و نِ هْ) = خانه

در گویش رفره : خانه یعنی : کِر (یا : کری) است . الاقدام (کِر) میگویند .

امّا در محلات جدید (علم المنقد) خونه یعنی خانه دیده میشود

مثل: دیوونه خونه = دیوانه خانه (بیمارستان روانی = تیمارستان)

یتیم خونه = یتیم‌خانه (منظور : پرورشگاه .)

گدا خونه = گداخانه (منظور : ارزوی گدا)

گاهی کلمات مرکب از دو بهم میشود . مثل روخونه (= رودخانه)

خاک خولی (خ ا ک خ و لی) = گرد و غبار = دود و باد = غبار باد

خُرُم (خ ُ ر ُ م) = خام (= تنبل = تن آسایی)

کسیکه چند روز کار کند و خسته شود یعنی از زیر کار (= ضعیف = تنبل) شود

او حتی بخواهد چند روز مشغول کار شود — روز اول کار میرفت — روز دوم ۲ ساعت میرفت

روز سوم ۱-۵ ساعت کار میکند و از روز چهارم بعد از آن خسته بر میگردد

خوم (خ و م) = چرمی (= پوستی) که در پنجه و پاشنه تخت گیوه می نهند

خو (خ و) = خواب

خیث (خ ی ث) = از رو رفته = خجالت کشیده = رسوا شده

فلانی خیث شد = فلانی رسوا شد (= خجالت کشید) (= از رو رفت)

دادا (د ا د ا) = خواندن خواهر = طلب کردن خواهر

داسه (د ا س ه) = ریشه ای که در خوشه گندم و جو هست

داسه

خوشه

دابول (د ا ب و ل) = آوک = ترسانک

مجسمه ای است که از یک چوب و یک شلوار و [illegible] ساخته شده و در زمین کشتزار نصب کنند تا پرندگان

و حیوانات به کشتزار داخل نشوند

دایی (د ا ی ی) = برادر مادر (= خالو)

داش (د ا ش) = طاس (طاس حمام) (= ظرف بزرگ که از مس ساخته اند) (= کاسه بزرگ)

[illegible] تمام انواع [illegible] مثل [illegible] حیوانات [illegible]

داغ (د ا غ) = گرم   آفتاب داغ = آفتاب گرم   چای داغ = چای گرم

داغ (د ا غ) = گرم کردن با روغن = جوش آوردن برای [illegible]

روغن را داغ کردم = یعنی روغنی را [illegible] فرمودم [illegible] روغن [illegible] بود [illegible] آب [illegible]

[illegible] گرم کردم (آب گرم) و در [illegible] ریختم و [illegible] که خراب نشود

داغ (د ا غ) = لکه = زخم چرکین [illegible]

سوسه داغی (شربن) (= شاهین) = جای [illegible] زخم؟ داغ کردن یعنی [illegible] که [illegible] روی آن [illegible]

داغ (د ا غ) = مرگ = نیستی = مرگ اقوام و فرزندان = خاطره مرگ [illegible] اولاد

الهی داغ نبینی = الهی دوستان و فرزندانت نمیرند (دعا)

فلانی داغ دیده = عزیزی از فلانی مرده

داغ (د ا غ) = صدای [illegible]   (داغ + دوغ) یا (داق + دوق)

داغی به دوغی آمد = صدای برخاست = [illegible]

مثل: [illegible]

: داغی به دوغی خورد و [illegible]

داغ (د ا غ) مترادف [illegible] : آج   (آج + داغ) = [illegible] = [illegible] = [illegible] = [illegible]

داقِه (داقِه) = ترقه

در عروسی داقه به زمین میکوبند

دُت (دُت) = دختر

دُتِک (دُتِک) = جوجه مرغ «اصطلاح جوجه مرغ خانگی در آذرماه ...»

دَرْنا (دَرْنا) = کاشتن درخت درنا = درخت کاشتن

دَرْنِه (دَرْنِه) = بکار = درخت بکار = امر به کاشتن درخت

دَرْنِه (دَرْنِه) یکنفر عمودی بایستد (کوانشت) و چشم خود را ببندد.

کودکان چون بازی کنند دو را مرکز قرار میدهند و بکسی که (قرز) افتاد. تکرار کنند و فرار میکنند

و هرکدام در گوشه ای پنهان میشوند - بکسی که قرعه افتاد در نقطه مرکز بازی بایستد و چشم خود را ببندد

میگویند دَرْنِه یعنی بایست و چشم خود را ببند

دَرْوُنْت (دَرْوُنْت) کاشتن = پرورانیدن

سکینه شب عید سبزی درونت = سکینه شب عید سبزی پرورانید

دَرْناشْت (دَرْناشْت) = خوابیدن

سکینه مرغ در ناشت = سکینه مرغ خوابانید

مرغی که کرچ بوده مدتی تخم زیرش گذاشت تا جوجه کند.

سکینه این مرغ را خوابانید.

دَدَر (دَدَر) = کوچه = بیرون = گردش = تفریح

بچه را ببر دَدَر = بچه را ببر در کوچه

کودک را ببره دَدَر = کودک را ببر به گردش

توضیح: فقط کودک را (دَدَر) می برند

دَدَر (دَدَر) = عصمت فروشی = تن فروشی = ناموس فروشی

فلان زن رفته دَدَر = فلان زن رفته عصمت فروشی

به بچه کودک گفتن میرود دَدَر = به بچه نمیگویند کودک را به گردش ببرد چون مادر به (دَدَر) رفته (= عصمت فروشی)

دِرِم (دِرِم) = درمن = به من = به او

دِرِم گُفت = به او گفتم

دِرِم رَفتَم = ... = ... شدم

دِرِم آمد = به من آمد

دِرِمِه (دِرِمِه) = جارو = جاروب

دِزِه (دِزِه) = خرس سیاه رنگ

تخم دانه خورده خوردن غرات

خرس سیاه رنگ (دِزِه) به گوش معروف است

داچی (د ا چ ی) پولی که به کارگر را بشیر می‌دهند + یا کارگر را هم بازی می‌کنند

در ۲ طرف ستون یا درخت یا دیوار یا کوه یا جای دیگر چیزی بسته هر کدام بهم گره می‌کنند و می‌گویند: داچی

در بازی قدیم بچه‌ها (نخوان بچه‌ها) وقتی بچه‌ها سر کسی را گرفته و یکدیگر را بخندانند و می‌گویند: داچی

دَشچی (دَ ش چ ی) = دستکش

دَسک (دَ س ک) = دفتر و کتابچه برای تدوین آن حساب (جمع و خرج خانه) از آن که هر روز نویسند

= تجربه و خاطرات روزانه را در آن نویسند (دفتر روزانه) یا (دفتر روزنامه) می‌گویند

دَستمبو (دَ س تَ م ب و) = دستنبو = میوه‌ای است به رنگ و اندازه و شکل پرتقال

از خانواده (کدو) یا (گرمک) و [illegible]

دَش (دَ ش) = ده تا (مثل انگشت ۲ دست)

مثل ۱ ۲۰ دش گردو خریدم = ۲۰×۱۰ گردو خریدم = ۲۰۰ عدد گردو خریدم

مثل ۲ ۳۰ دش گردو فروختم = سیصد دانه گردو فروختم = ۳۰×۱۰=۳۰۰

توضیح: شمردن (گردو) با (دش) خرید و فروش می‌شود

دَش (دَ ش) = دست = کامل

یک دش لباس = قبا و پیراهن و شلوار و کفش و کلاه (از هر نوع یک دانه)

دَش (دَ ش) = دوجین = درجن

یک دش شانه خریدم = یک دوجین شانه خریدم

یک دش استکان = یک بسته (= درجن = دوجین) استکان

دش گاهی ۶ عدد گاهی ۱۰ عدد و گاهی ۱۲ عدد است

در حقیقت دوجین یا (درجن) یا (بسته) بر حسب نوع شیئی که چند تا از آن یک دوجین حساب شود؟

دَش (دَ ش) پسوند دست است

مثال: اره دس = آسیاب دستی

جُل دَش = جُل (کهنه) ای که به دست گرفته و ته دیگ را از روی اجاق گرم بردارند

وَردَش = دستیار = ساوان = وردست

دَم دَش = آنچه زودتر به دست آید = زودیاب چیزی که به آسانی به دست بیاید

دَریَه (دَ ر یَ ه) = کوزه = کمره = قربان

دو (د و) = دان مثل: قندو = قندان شکردو = شکردان قلمدو = قلمدان

چایی دو = چایدان - نمک دو = نمکدان و ... (۱۰۰۰۰۰)

دُکو (دُ ک و) = دکان = مغازه

دَندو (دَنْ دو) = دندان

دو (دو) = جا = محل

بیا این دو = بیا اینجا

دو (دو) = دوغ (چون بهم بزنند کره و ده پیدا میشود) .

دوم (دوم) = رو = صورت

دوله (دو لِ :) = کوزه

دوله (دو لِ ه) = دود داری = کوچگی اصفهانی : عبدالصمد

جاگیر پیشتم کرده (زخمی که آب کرده) دوله سیدیم یعنی دود پیشگل با گرمی ضرابت بیدیم

دمق (دَمَ ق) = اوقات تلخ = تلخ کام

دما (دُ م ا) = سوراخ تنور = دودزنه تنور

دمر (دَمَ رْ) = به رو خوابیدن = در حالت سجده   سجده = دمر

دُم (دُنم) = انتها = آخر = دُنم = دنبال

دُنم او رفت = دنبال او رفت

دُنم باغ = انتهای باغ = آخر باغ

دیزی (دی زی) = دیزی

اما باید توجه داشت که اولاً «دیزی» سفالین است . ثانیاً بزرگ است

و اگر از سفالین باشد اما کوچک (یک نفری) باشد «کماکولی» و بتوی اصفهانی «بلونی» نام دارد

اما در اصطلاح زرگرها «بلونه» ظرفی دیزی سفالین است که سطح داخلی و خارجی آن لعاب دارد

در صورتیکه دیزی (= دیزی بزرگ) فقط سطح داخلی آن لعاب دارد

" کماکولی (= دیزی کوچک) " " " " "

دوده (دو دِ هْ) = (دوده) = گرد سیاه دود

دوکارد (دو کا رد) = ۲ کارد = قیچی بزرگی است که از ۲ تیغه ساخته شده و مخصوص بریدن پشم گوسفند

رِ (رِ) = رَه = راه

بچه رِ افتاده = بچه راه افتاده = کودک میتواند راه برود

در رِ بگفتم = در راه به او گفتم

شا رِ = شاهراه

راس (راس) = راست = مستقیم

دستِ راس = دست راست

راس برو = راست برو (= مستقیم برو)

راسی (راس ی) = راستی

راسی مگوئی = راست میگوئی (ضد دروغگوئی) = راستی میگوئی

راس راسی (راس راسی) = (راس + راسی) = راست و راستی

راس و ریس (راس و ریس) (راس + ریس) = جور کردن = بهم آوردن = مناسب هم کردن = طبقه و درجه [illegible] کردن

راسا (راس ا) = درازا = طول

رَد (رَد) = جای پا

ریزه (ریزه) = خرده = کم = اندک = ذره = ناچیز کم

یک ریزه برو جلو = یک کمی برو جلو

یک ریزه بمن بده = اندکی (یک مقدار کم) به من بده

ریزه (ریزه) = رُش

پوکنی (= آب نباتی) چون بماند ریزه میشود یعنی لطیف و سفید رنگ میشود

شیره چون مدتی بماند ریزه می افتد = رُش میزند = سفید رنگ میشود

رُش (رُش) خاک رُش = خاک نرم

رُش (رُش) = نیرو = چلیده = قوه = انرژی

این کار رُش مرا درآورد = این کار نیروی مرا درآورد

رُش فلانی را درآوردم = نیرو و قوه ای داشت بکارش واداشتم

کارگری که بسیار کار کند: نیرو و توانش از دست برود رُش او درآمد

رِش (رِش) ریسمان = نخ

بازار رِش = بازار ریسمان (نام بازاری است در نزدیک محله [illegible] اصفهان)

سوزن و رِش = سوزن و ریسمان

ریسه (ریسِه) = ریسمان = می ریسی (= تاب میدهی)

ریسَن (ریسَن) = طناب رسن طنابی است از گیاهی بافته شده

رَق (رَق) مرادف ورشکست: شق شق + رق = ایستاده و پابرجا

رِگ (رِگ) = اخلاق و رفتار و کردار رگ فلانی دست من است = یعنی به اخلاق و رفتار و کردار او آشنا هستم

رو (رُو) = رود   روخونه = رودخانه

روژِه (روژِه) = روزه   ماروژه = ماه روزه

رقماسی (رِقْ م اس ی) = لاغر = ضعیف = نکور = بدفرم

رِقاس (رِق اس) = ردیف = ترتیب

رونکی (رونِ کی) = بادُم = روی ران (از قسمت بالا)

رونکی (رونِ کی) بودادن: رونکی کنیه از آمادگی برای دادن لواط و زنا

فلانی رونکی اش بو میدهد = آماده است که ... دهد

رونه (رونِ ه) = سرقه = سرچه

پیاله ایست که وسط کف آن سوراخ دارد و چون یکی از سوراخ آب داخل آن آید و پر شود ۵ و ۶ دقیقه طول کشد.

• زارعین چون خواهند آب جوی از سر آب گیری گیرند پیاله ای دارند که (رونه) نام دارد و در روی ظرف بزرگتری که آب دارد گذارند تا آب از کف ظرف داخل آن بیاید و پر شود

روال (رِوال) = طریقه = شیوه

رو (رو) = حیا = شرم

رو (رو) = روز

رووَز (رو وَز) = روز = روبطرف روز

رو (رو) = ران

رو (رو) = روغن

ریز (ری ز) تیزش (ریز) [illegible] = بوغ

رون (رون) سال قمیچ ۱ رون ۲ رون ۳ رون

~~[illegible]~~ بره یک ل - بره قمیچ تا دوساله - یک رون بیش ساله

۳ رون از شش تا چهار ساله ۳ رون از هفت تا ۵ ساله

ریشنه (ری ش نِ ه) = ریشه = ذره = کم = چیز بسیار کم

ریخت (ری خ ت) = قیافه = شکل ظاهری = قواره

زا (زا) = زایان   زعدوزا (زند + زا)

زابرا (زابِ را) = بیزار = ناراحت = مشغول

زاق (زاق) = ازرق چشم = (سبز چشم)

زِرْپی (زِرْپ ی) = بی توجه و کم مرتبه

تا آدم بخواد بجنبم زرپی آب توی بت کرد = تا آدم خود بجنبم بی توجه و کم مرتبه آب توی بت کرد

زِپیز (زِ پ یْ ز) نام کوچه و دهی [illegible] مشهور است

زَرْدَکْ (زَرْدَکْ) = زردک = هویج

توضیح: بعضی گیاهان که آن (زردک) جزو آن است و غیر آن [illegible] گلابی می‌گویند

و نیز چنانکه معمول و مرسوم است غله: گندم و جو

حبوبات: عدس. نخود. لوبیا. . . . .

وَرْزکار = چغندر. شلغم. زردک

ناوبان (چغندر. شلغم. زردک) وَرزکار گویند

زَرْ (زِرْز) = زهر = سم

زر (زِرْز) = پشاب = ادرار

رفتم زر بزنم بریزم = رفتم پشاب بزنم بریزم (= ادرار کنم)

زکی (زِ کَ ری) = جواب فخر فروشانه

زکره (زِ کَ ری رِه) = " " "

بحالت جوش و خروش شعر فخر فروشانه در جواب سوالی گفته می‌شود.

زل (زِ لْ) = نگاه کردن = خیره نگاه کردن = [illegible] نگاه کردن

زلّ (زِ لْ) = فضله چلغوز گاو = فضولات گاو

زله (زِ لِ هْ) = خسته = درمانده = مانده

زلفت (زِ لْ فْ ت) = کلفت = سطبر = ضخیم = بدقواره = زشت

زوره (زورِ هْ) = زفره   حالت شکلی آدمی (گریه و نیش و غیره آدمی را زوره خوانند)

زندوزا (زِنْدُ و زا) = (زند + زا) = زایان

زِهْ (زِهْ) = بزرگ زاییدن، فعالیتی که زاییدن هستم ... (قطاریک گیاه که بزاید)

کم زِهْ = یک بار زاییده   ۲ زِهْ = بزرگ دو بار زاییده

۳ زِهْ = بزرگ سه بار زاییده

زِوارْ (زِوارْ) = اطراف = محیط = چارچوب

زوار رفته = اطراف لازم پاشیده   کنایه از : آدم ... و ...

ژِرژْ (ژِرْژْ) = زیر   (ژرژ + دوم) (= زیر + بالا) (زیر + رو)

ژَنْ (ژَنْ) = زن

ژو (ژو) = صمغ درخت = شیره‌ای که از تنه درخت بیرون آید = ماده‌ایست چرب که از شاخه و ساقه درخت بیرون می‌آید

ژِهْ (ژِهْ) = زه

ژه در دامنش کن = زه در دامنش کن

کمان حلاجی ژه دارد — ژه رشته‌ایست دراز روده که از ... سازند

ژیره (ژی رِه) = زیره

ژیره به کرمان می‌برد = زیره به کرمان می‌برد

ژیره‌یی (ژی رِه یی) = به رنگ زیره

مرغ خانگی چند رنگ اند : زیره‌ای (به رنگ زیره) حنایی (رنگ حنا) گل باقالی ......

ساری (س ا ری) طنابی است که از ریشه گیاهی بافته شده

ساکن (س ا کِ ن) = آرام = بی صدا

این کودک چقدر ساکن است = این کودک چقدر آرام است (= گریه نمی‌کند)

فلان زن ساکن است = (فلان زن آرام و بی سروصدا است)

ساژ (س اژ) = سالم

سازنه = سالم هستی   ساژ کار = خوش طبع (درجه کار سالم است)

سامو (س ا م و) = ساماان = تنگ چین

زمینی که شیب دارد (سرازیر است) در سمت شیب آن تنگ چین کنند و پس خاک سنگ را جلوی آن
بریزند و در پشت آن که سرازیر است بریزند تا مسطح و صاف شود.

سامو (س ام و ن) = اصلاح = مرتب و منظم = سامان

۱ - کورکه که به حمام می رند سامو میدهد :: یعنی کودک را در حمام کیسه کشیده و صابون میمالند

۲ - کارش را سامان دادم یعنی کارش را نظم و ترتیب دادم

سِبِلْ (سِ بِ لْ) = سبیل = موی پشت لب = شارب

سُبو (سُ ب و) = سفید = سپید

سِجاف (سِ ج ا ف) = حاشیه لباس

توضیح: سجاف به معنی حاشیه لباس (انتهای آن) است مثل انتهای پاچه شلوار

انتهای دامن قبا و پیراهن.

بعلاوه سجاف لباس هرگونه حاشیه پارچه است، توضیح اینکه سجاف را از طول معمولی پارچه

نمی‌برند بلکه پارچه را به شکل لوزی ◇ که مورب برند بطوریکه تار و پود سجاف

حالت ورب در پارچه است.

سَحَلْ (سَ حَ لْ) = سحر

سِدِرْمِه (سِ دِ رْ مِ) = سفت = محکم (= صفت اشخاص قوی البنیه)

که خیلی زیاد کار میکنند و زحمت می‌کشند و مریض نمی‌شوند و سر سخت هستند

سرای (س ر ا ج ی) = سایه بان

۲ تیر عمودی که سقف و تیر آن نشسته (که اطاق بر آن نشسته)

سَرْت (سَ رْ ت) = سرداب = زیرزمین = چاله‌ای چرچ

سَنزه (سَ ن زْ) = جانه

گیاهی است بیابانی مخصوص سوخت (هیزم) - همین گیاه است در روی شاخه‌ای که روی تیر

اطاق گذاشته اند میخوابانند و پس شفته و خاک و گل میمالند تا سقف اطاق پوشیده شود

سُفْت (سُ ف ت) = چوبی که پشت در آن گذارند = چوبی که روی بالای در و طاقچه و اشاله زنند

سُقُلمه (سُ قُ لْ مِ) = با مشت گره کرده به کسی زدن

سُکْ (سُ کْ) چوب باریک و دراز

مثال: سُک گرفت = چوب گرفت

سِگِلزمه (سِ گِ لْ زْ مِ) = اخمو = ابروی گره دار

سندو (س ن د و) = هندوانه

سنگ گری (س ن گ گ ر ی) بزاده شده [illegible] (از دم سپیدگی = از اول صبح روز تا شب سلام)

سنگ گل (س ن گ گ ل) = سنگی که معمولاً روی قبر مرده نصب کنند

سنگ (س ن گ) = وزنه — سنگ کیلو = وزنه یک کیلو

سنگ (س ن گ) = تخمین = ترتیب = تعدیل ارزش

مثال: شخصی [illegible] دارد و میخواهد بفروشد – خریدار میداند که خود را معرفی کند در اطراف مردم [illegible]
میکند قیمت آن [illegible] – بعد از آن در آبادی دیگر. و بطور کلی حد قیمت آن را می‌پرسد
حالا خریدار اورا سنگ کرد یعنی ترتیب و تخمین قیمت واقعی آن نمود.

سولدونی (س و ل د و ن ی) = زندان = حبس = زندان تاریک و تنگ

سلنده (س ل ن د ه) = آواره = بی‌خانمان = دربدر

سنبوسه (س ن ب و س ه) زرگر = ریسمانی که نخ‌های آن به هم پیچ با هم [illegible].
برجستگی (توک) ریسمانی.

سیره (س ی ر ه) = نزدیک رسیدن = نزدیک شدن

۱ـ کشمشی که آفتاب می‌چسبد و به خشکد «سیره» است یعنی رسیده و پخته [illegible] هنوز خشک نشده.

۲ـ خوشه گندم یا جو رسیده که رسیده است اما خشک نشده و هنوز تر است «سیره» می‌گویند

سروکیه (س ر و ک ی ه) = [illegible] چوب [illegible] از کمی چیزی گرفتن = ریشه = اُخوه

سرگنجشکی (س ر گ ن ج ش ک ی) = گوشت کوبیده شده که در آب جوش بریزند تا غذائی (خورشی) تهیه شود
این خوراک مردم [illegible] «گنجشک» [illegible] گویند آن [illegible] گفتیم به آن «سرگنجشکی»

سرمزار (س ر م ز ا ر) = سرمزار } = قبرستان = گورستان
سرخاک (س ر خ ا ک) = سرخاک }

سو سو = سیب

سوزمینی (س و ز م ی ن ی) = سیب زمینی.

سوزی سوزی = سبزی

مولوث (س و ل و ث) = مرفوجه = تونخ

سیا (س ی ا) = سیاه

سوزو (س و ز و) = سوزن

سوروز (سوروز) = پیوند

سوگو (س و گ و) = این طور = این طرف = بدین رقم = این گونه

شایی (ش ا ی ی) = نطفه (نطفه: نطفه تخم مرغ)

تخم مرغ تازه ای که چون زیر مرغ نهند جوجه درآید

شاگردگونی (ش ا گ رْ دِ گ و نِ گ ی) = انعام = جایزه

کم تر کسی که کاری انجام میدهد بعد از گرفتن حق الزحمه اضافی هم مطالبه میکند

در شهر اصفهان (شاگردگونی) شاگردانه میگیرند . آنها را نیز غیر حق کار مطالبه میکنند

شا (ش ا) = مقابل = روبرو = مدنظر

شا هم می‌نشینیم = مقابل هم می‌نشینیم

شا (ش ا) = شاه = بزرگ = لبریز

شاقوری (قوری بزرگ) شاره (شاهراه) شاکاسه (کاسه بزرگ)

یک شاکاسه آب خوردم = یک کاسه بزرگ و لبریز آب خوردم

شامی (ش ا م ی) = گوشت کوبیده و در روغن سرخ شده.

کبابی است که در روغن سرخ میکنند

شامورتی (ش ا م و رْ ت ی) = حکایت که سرگذر (= معرکه = چشم‌بند) گوید و چون گوید: شامورتی

آفتابه‌ای که وسط معرکه گذاشته آب میریزد . (یعنی از آفتابه خود بخود آب میریزد)

شاشه (ش ا ش ه) = حشره‌ای که در انبار گندم پیدا میشود و گندم را خراب میکند .

نوعی پیش ... - آفتی است برای غله و محصولات که در انبار است

شصم (ش ص م) = شصتم = تطهیر ۶۰ روز بعد از عید نوروز

شلال (ش ل ا ل) = گرگ بزرگ = بچه

شلغته (ش ل غ ت ه) = صفت زن بدجنس و بد = زنی که کارش ظلم و تعدی باشد = حقه و کلک باز

شِلَنگْ (شِ لِ نْ گْ) = قدم بزرگ = گام بزرگ

شِلَمْ (شِ لَ مْ) = شلغم

شِلالْ شِلالْ (شِ لِ الْ) = این کلمه همراه (نیزه) می‌آید در منظور : دیوزگی . گدایی . است

نیزه شلال کرد = چیزی یا وجهی خواست

نیزه شلال کردم = چیزی یا وجهی خواستم

شَنَرْ (شَ نَ رْ) = شاخه‌ای که بعد و ابتدا از عید نوروز سبز شود و تر باشد

شاخه سبز و تازه که ترد و تردی دارد و تدلشیب دیگر از آن کیب است

= شاخه جوان = شاخه جوان که شاخه تری دارد

شُوطُونی (ش و ط و ن ی) = محتلم = احتلام

شوطونی شدم = در خواب شوارم تر شده و به غسل احتیاج دارم

شوطونی شده = شوارش تر شده " " دارد

شوطونی (ش و ط و ن ی) = شیطنت = بازیگوشی

کودک من شوطونی کرده = کودک من بازیگوشی کرده.

شوچِرْ (ش و چِ رْ) یا تقریباً (ش و چ ی رْ) شب چر = شب چرا = شب چریدن

که در هوای مناسب و فصل مساعد شوچر است یعنی علاوه بر روز شب‌ها هم به چرا می‌برند

شوچِرِهْ (ش و چِ رِهْ) = شب چره = میوه و شیرینی و آجیلی که شب‌ها خورده می‌شود

شوکودِهْ (ش و کـ و دِهْ) = شام شب = چره گک = غذایی که شب‌ها به گله‌ها می‌دهند

شو (ش و) = شب

اُم‌شو = امشب   دُش‌چو = دیشب   فرداشو = فرداشب

شوم (ش و م) = شب = شام

شوم رفتم خانه احمد = شب رفتم خانه احمد

روژ + شوم = روز + شب

شو (ش و) = آآر = چرک = شوخ

برای اینکه گوسفند و حیوانات دیگر در حال گذشت می‌زنند و به آب آن به نخ می‌مالند در نتیجه نخ کم‌تر شود

و میزان آن با طفلان بیشتر مشغول به زندگی شد

شومال (ش و م ا لْ) کیسه شو (= آآر) می‌ماله

شو (ش و) = رفت = میرود

مع امروز شو مدرسه = مع امروز میرود مدرسه

عباس نشو مدرسه = عباس نمی رود مدرسه

محمو بشو مدرسه = مح رفت مدرسه

شونه (ش و ن ه) = شانه

شونه‌تشر (شونه تشر) = هدهد = (شانه‌بسر) = مرغ سلیمان

شیشک (ش ی ش ک) = میش = گوسفند

با توضیح بیشتر (شیشک) منظور بره ماده‌ای است در بین ۲–۳ سال است

یعنی از (۲ سال و یک روز) تا ۳ سال تمام

صا (ص ا) = صدگرم = $\frac{1}{4}$ من

توضیح: صا در قدیم آبادی اگر کنه (= سابق) باشد معادل ۱۲۰۰ گرم

صا " " اگر شاه باشد " ۱۵۰۰ گرم

وزن‌های کنه (= سابق) بطرح زیر است:

یک ارز = ۱۶ مثقال (= یک سیر) = ۷۵ گرم　　[illegible] = ۳۲ مثقال = ۲ سیر = ۱۵۰ گرم

شومالی یک شغل مستقل در آبادی بود و عده‌ای از این راه امرار معاش میکردند

شومال که چندین چوب باریک و کوچک داشتند بطوریکه X روی زمین مینهادند و نخی دو به دو از سر بالای

بسته بود X و کار (= چله‌کوبی = تارکوبی) روی آن پهن می‌کردند

X X X X X

و با یک (برش) (= ابرت [illegible]) که ریسمان آن رشته گردی بود به آب پوست

می‌گذاشتند و رنگ (= تارکوبی) میمالیدند

با پیدا شدن کارخانه‌های بافندگی پیشه کوبی‌های در آبادی متروک شده و بالطبع (شومالی) نیز متروک گردید

شه (ش ه) = تخم تخم‌گذاشتن [illegible]

لحاف‌ها را چادرواداد (= مکاری = تقریبا) [illegible] شه [illegible]

و از آن نخ بود باید بستند

شوکور (ش و ک و ر) = شب کور

مرضی است در طبقه [illegible] می‌شود و روز می بینند و شب نمی‌بینند

برای معالجه آن جگر (کبد) گوسفند بخار میدهند [illegible] چشم باز [illegible] میشود

شه (ش ه) = شاهی

یک شه = یک شاهی = ۵ دینار　　ده شه = ده شاهی = ۵۰ دینار

ماکس و بان تج (= بیست و نیم) = ۴ سیر = ۳۰۰ گرم = ۶۴ مثقال

بان جا (= پنجاه) = ۸ سیر = ۱۲۸ مثقال = ۶۰۰ گرم

صا (= صددرم) = ۱۶ سیر = ۲۵۶ مثقال = ۱۲۰۰ گرم

توضیحات دیگر : من آبادی معادل ۴٫۸۰۰ کیلوگرم

من شاه معادل ۶٫۰۰۰ کیلوگرم

صَحْب (ص َ ح ْ ب) = صبح = سپیده‌دم (تلفظ آن : از اول صبح نزدیکی است ۴٫۵ [illegible])

صَحْبه (ص َ ح ْ ب ِ ه) = فردا = روزی که بعد از امروز می‌آید

پس صحبه = پس فردا

پنج پس صحبه = پس پس فردا (= سه روز دیگر)

طایه (ط ا ی ِ ه) = دایه = کسی که به کودک بجای مادر شیر دهد

توضیح : اگر زنی که کودک شیرخوار به دنیا آورده فوت کند، بچه طفل او را به طایه (= دایه) می‌دهد

یعنی به زنی که کودکش فوت شده .

طایه (= دایه) ماهیانه جیره معینی دارد مثلاً ۴ من گندم و ۴ من جو و یک کیلو قند و ۲۰۰ گرم چای

بعلاوه [illegible] (نوبتی) . [illegible] و گوشت و روغن

جیره را که طبق یک قرارداد شفاهی بین طرفین بسته شده اول بار، [illegible] می‌گیرند

طاق (ط ا ق) = فرد طاق + جفت = فرد + زوج

طاق (ط ا ق) = نمونه = فرد از دیگران = مظهر برتری

فلانی که به تنهایی آمده بود طاق بود = یعنی تنها مهمانی که با لباس عادی و حرکات عادی بود و [illegible]

با حرکات نامناسب می‌کرد

گنبد «طاق» است یعنی گرد [illegible] [illegible] او غیر عادی است

طاق (ط ا ق) = سقف الطاق = سطح داخلی سقف الطاق

طاق (ط ا ق) آب آبادی = آبیاری آبادی = اصطلاح تقسیم روز آبیاری

یک طاق از طلوع آفتاب است تا غروب آفتاب و طاق دیگر از غروب است تا طلوع آفتاب

جمعاً ۲۴ طاق در آبادی است که معادل ۱۲ شبانه‌روز است

گردش آب آبادی هر ۱۲ روز یکبار است

هر طاق اسم مخصوصی دارد که به شرح زیر و ترتیب می‌نویسیم

جوانزه – میرزا – خانی – صمدی – محمدرجب – مع قم

جوانزه	میرزا	خانی	صمدی	محمدرجب	مع قم
۲ طاق	۲ طاق	۲ طاق	۱ طاق	۱ طاق	۱ طاق

محمدشیر	آهنگر	پسرجبیع	حاجی	پسرحیدر	حسین صیاد
۱ طاق	۱ طاق	۱ طاق	۱ طاق	۱ طاق	۲ طاق

ورثه محمدرضا	ورثه محمدباقر	زمان	پسرحسین	مع ببول
۲ طاق	۱ طاق	۱ طاق	۱ طاق	۱ طاق

میرزاقدمی	میرزا آقانور
۱ طاق	۱ طاق

جمع ۲۴ طاق

چون طاق جوانزه اول است از ساعت ۶ صبح ۱۸/اسفند تا ساعت ۶ صبح ۱۹/اسفند است

(طاق جوانزه ۲، محسوب می‌شود یک روز و یک شب)

طاق میرزا از ساعت ۶ صبح ۱۹/اسفند تا ساعت ۶ صبح ۲۰/اسفند (چون آنهم ۲ طاق است)

طاق خانی از ساعت ۶ صبح ۲۰/اسفند تا ساعت ۶ صبح ۲۱/اسفند (" " " ")

طاق صمدی از ساعت ۶ صبح ۲۱/اسفند تا غروب (۶ بعدازظهر) ۲۱/اسفند (یک طاق است)

محمدرجب از ساعت ۶ بعدازظهر ۲۱/اسفند تا ۶ صبح ۲۲/اسفند

مع قم از ساعت ۶ صبح ۲۲ تا غروب ۲۲/اسفند

. . . . . .

به عبارت دیگر ابتدای آبیاری آبادی زفره ۱۲ روز قبل از نوروز شروع می‌شود و گردش آب نیز هر ۱۲ روز یکبار است.

چون یک گردش کامل (۱۲ روز) تغییر می‌کند یعنی مثلاً در گردش ۱۲ روز دوم طاقهائی که شب بوده به روز می‌افتند و طاقهائی که روز بوده به شب می‌افتد

ضمناً در اواخر زمستان که به آبیاری احتیاجی نیست مقررات بهم می‌خورد و حساب و کتاب ندارد یعنی آب به هرز آب گذاشته می‌شود و هرکس هر روز بخواهد می‌تواند از آن استفاده کند

ترتیب سهم‌بندی به شرح مذکور حدود سنه ۱۲۰۰ قمری (یعنی در دولت قمری) گذاشته شد چنانچه می‌دانیم ملاابراهیم خطاط معروف و نویسنده قرآن (که شرح حال او در تاریخ زفره آمده به ...) فرزند (مع ببول) است

و این آب از سال ۱۲۰۰ به حدود آن باقی مانده و بین مردم مرسوم است:

هر طاق معمول ۳۵ حبه (= سهم) است و جمعاً ۸۴۰ حبه می‌شود

بر رأسی که آب آن در ... دارد علاوه بر چند سنگ خود یک سنگ ثابت به ... به اوزان معامله از کدام (طاق) دارد

و بعد چه روزی و نوبه میرآب بالای (طاق) برود و آب خود مطالبه کند .

علاوه اسناد قدیمی به هر طاقدار (میرآب) میرسید که [illegible] چقدر در طاق [illegible] است

حالا هم که دفتر اسناد رسمی است [illegible] آب [illegible] نوشته [illegible] و طاق آب خود معلوم می‌کند

و به اصطلاح طاقدار (میرآب) میرسد و [illegible] میدهد . و بدین ترتیب [illegible] نوشته دارد

یکی از نظر مقررات قانونی و یکی از نظر مقررات شرعی

به میرآب : طاقدار گویند

۱- طاخواز
۲- طخواز } (طاخ واز) = به پشت خوابیده = کسی که پشت به زمین دراز کشیده (طخ واز) هم گفته میشود

طِناف (طِ ن اف) = طناب

غَزغَز (غ ز غ ز) = صدای خر

غَزغَزی (غ ز غ ز ی) = در حال خوشی به کودکان گویند :

سینه نان غزغزی — امشب پلو میخورم

عَروگَوز (عَ رُو گَ وز) (عر + گوز)

در موقع شوخی و مزاح یا نزاع [illegible] حرف بزند میگویند : عروگوز مکن

کنایه از اینکه : حرف بیجا مزن = کمتر و بهتر حرف بزن

غیشم (غ ی ش م) = غیب = پنهان

فاطی (ف ا ط ی) = مخفف : فاطمه

این برای فاطی تنبان نمیشه (ضرب المثل است)

ترجمه : این برای فاطمه تنبان (= شلوار) نمیشود

فاطمه (ف ا ط م ه) = فاطمه اسمی است مشهور مخصوص زنان

کسی که فاطمه نام داره به این بیت مسخره میکنند :

[illegible] فاطمهٔ گران — [illegible] فاطمهٔ گران

ترجمه : دوک بریسم (= ببافم) فاطمه (= نخ = کلاف) کنم

افسار (= مهار) دختر فاطمه کنم

رَفَغ (ر ف غ) = فراخ = گشاد

قِزِز (قِ زِز) = چَبُک = زرنگ = تیز و تند = چالاک

قالُف (ق ال ُف) = جرعه = قالب دگان

یک قالف آب خوردم = یک جرعه آب خوردم

قالُپ (ق ال ُپ) = قالب = اندازه

کفش قالب پایم نیست = کفش اندازه پایم نیست

قاش (ق اش) = خوابیدن گله

چوپان چون بخواهد استراحت کند یا شیر بدوشد گله را قاش می کند (= می خواباند)

در صحرا و بیابان و نزدیک چشمه آب دم ظهر روز باید قاش کرد.

قاش جاییست بیریگ و تمیز دور شده است

قاطی (ق اط ی) = مخلوط = ممزوج = آلیاژ = درهم آمیختن

این کلمه گاهی با (پاطی) شبیه و همان معنی را میدهد (قاطی پاطی)

۲- چند چیز را که قاطی میکنیم گاهی میتوان از هم جدا کرد مثل: نخود و لوبیا مثل: زن و مرد

و گاهی نمیتوان از هم جدا کرد مثل: شیر و آب مثل شیره و آرده

قالاپِنگ (ق ال اپ ِ ن گ) = فلاخن = قلاسنگ

اگر او را در شرایط بگذاریم: بچولنگ از دهن قالاپنگ

قافِلَه (ق اف ل ِه) = سکاری = قافله = چاروادار

اگر (تخم) در اول آن اضافه شود تم گوهی است خوردنی

تم قافله (ترجمه‌ی تم = تخم)

این گیاه که می پزند و با آن آش (آش رشته) می پزند کمی لیز است

قاتِق (ق ات ِق) = قلدر فقط: لات یا دوغ (سر به لبست قاتق نیست)

قاتِق (ق ات ق) = غلوه بزرگ خورش که با نان میخورند اعم از اینکه بجوشت یا روغن یا گوشت یا شیرینی

یا سبزی پخته شده باشد

خواستم قاتق نونم باشه دشمن جونم شد

ترجمه: خواستم قاتق نانم باشد دشمن جانم شد

کنایه از اینکه فلانی را به نوکری استخدام کردم یا ازدواج کردم یا کمک گرفتم که کمک و معاون من باشد

و کار من کمتر شود او هم دشمن جانم شد. قوز بالا قوز شد

قِچی (قِ چ ی) = قیچی

قُرعو (قُ ر ع و) = قرآن = کلام المجید

قُربو (قُ ر ب و) = قربان = فدا

قُربونی (ق ر ب و ن ی) = قربانی

قِرِن (قِ ر ن) = قران = خطر = دنبال مرگ

در اینجا می گویند : این مریض شما قرن ندارد = این مریض خطر مرگ ندارد

یک قرن از سرم گذشت = یک خطر مرگ از سرم گذشت

قَزو (قَ ز و) = خزان = برگ زرد پائیزی = برگی که زرد شده و ریخته شده

قِلِنگ (قِ لِ ن گ) = نام پرنده ای ناشناس از طبقه شترمرغ ، لک لک ، یا مرغ های عاز و کلنگ (عاز + کلنگ) نام دو پرنده لنگ دراز

قِلَم (قِ لَ م) = قلم

قِلِمِه (قِ لِ مِ ه) = قلمه (چوب را به اندازه معینی برای سوزاندن یا کاشتن تکه تکه کردن)

قِلِمی (قِ لِ م ی) = قلمی (قلمو ساقه دراز کشیده)

قُوز (ق و ز) = گسیله روی خود به دولا می گیرد تا سر او کلاهان مشتی به او بزنند و فرار کنند

در بازی گسیله قاپ گذاری بر گردش در گردش ای قایم (= پنهان) شوند .

در بازی گسیله به اول از او بازی شروع می شود (= قوز به او افتاده)

قُوز (ق و ز) = خمیده = گوژ

قُوزی (ق و ز ی) = آب زلال = تف

قُوزی (ق و ز ی) = خمیده پشت = گوژپشت

قُوزی (قوزی) نام مرد - که مورد آخوند ده بوده و به این ترتیب آخوند را مسخره می کنند :

آخوند ملا قوزی ... محمد زو ......

قوچ (قوچ) = گوسفند = قوچ

قوق (ق و ق) = کبک (پرنده‌ای است معروف)

قُوا (قُ وا) = قبا (لباسی است معروف)

اگر (گوزی) بمعنی سبزی جلو آن بیاید : گوزی قبا = سبزی قبا

نام پرنده‌ای است به شکل و اندازه و هم رنگ طوطی

این پرنده سبز رنگ گوزی قوا (= سبز قبا) نام دارد

قیقاج (ق ی ق ا ج) = چپ اندر راست = خط غیر مستقیم

گاهی منظور (اشتباه) و (اقدام کاری) است

قیقاج رفتم = (در زندگی اشتباه کردم = منحرف شدم

فلانی قیقاج میرود = فلان کاری و بیهوده کار میکند

قیم (ق ی م) یا ترتیباً (قِ یِ م) = محکم = سفت = پابرجا = استوار = پایدار = کلفت

این پارچه قیم است = این پارچه کلفت و خوب است

خانه را قیم ساخته = خانه را محکم و خوب ساخته

قیم (ق ی م) یا ترتیباً (قِ یِ م) = پنهان = قایم = غیب

کودکان چون با هم بازی کنند یکی قیم میشود = پنهان (قایم) میشود تا دیگران پیدا کنند

کالا (ک ا ل ا) = کلاه

کاچی (ک ا چ ی) = کاچی

غله ذرت یا گندم یا جو پوست کنده (بلغور شده = نیم آرد شده) می‌پزند و با پشت کفگیر

ساییده و آب شده میخورند.

کاچونه (ک ا چ و ن ه) = طاس حمام مردانه

ممکن است ظرف مسی یا حلبی یا آهن سفید یا سفالین باشد

ولی به شکل و از هر جنس که باشد و مردان در حمام از آن استفاده کنند (کاچونه) نام دارد

کاچونه (= طاس حمام) جزو وسایل دلاک آبدار است و کیسه به حمام میرود (فقط مردها) نباید

همراه ببرد و دلاک چند (کاچونه) دارد

تا دو سه سال قبل کاچونه منحصراً کاسه‌هایی بوده از سفالین در سطح داخلی و خارجی آن

لعاب سبز داشت و در گوشه شهر اصفهان آنرا تاره (ت ا ر ه) میگویند

اما دلاک که اخیراً از انواع دیگر (مسی. حلبی. آهن سفید) هم استفاده می‌کنند.

این کمدشاهی در اصل (کماسه چوبی) (پیشتر) یعنی مثل ناودان از چوب می‌ساخته‌اند

کاشی (ک ا ش ی) منسوب به: کاشان

زیب‌چین کاشی (راهزن مشهور)

کاشی (ک ا ش ی) = ظروف سفالین لعاب‌دار و گلدار

کاسه . بشقاب . سرقلیان . کوزه قلیان . گلدان . آبخوری و ......

که از گل پخته شده و لعاب (از جنس شیشه) داشت و نقش‌های زیبا داشت

آنجا که لعاب و رنگ داشت و به (کاشی) امروزه شناخته میشود

کاشیکاری مسجد و مدارس قدیمه

کاشی (ک ا ش ی) = توپ کاشی

توپ‌های بزرگ که وسط آن با چوب‌پنبه و روی آن نخ بود و مثل حباب می‌چیدند (با پشم)

جزو اطفال برای بازی شخصاً میساختند

اگر توپ کوچک بود (توپ) و اگر بزرگ بود (توپ کاشی) نام داشت

بعلاوه، چون با توپ‌های بزرگ بازی میکردند و با چوب میزدند این توپ بازی

بازی توپ کاشی نام داشت

کُپ (کَ ُ پ) = کرچ

مرغ یا کبک: اگر در فصلی که بخوابد و جوجه دربیاورد در این حالت (کُپ) میشود

اگر خوابیده و مرغ کُپ شده (کرچ شده) نخوابانند او را شب‌ها پر و دو سه روز

زیر آب می‌برند و بالا می‌کشند (او را هیس میکنند) مرغ به حال عادی درمی‌آید

و از حالت (کُپ) درمی‌آید

اما اگر خوابیده مرغی که کُپ نیست کُپ کند (کرچ شود) غذا یا ترشی در آن او

می‌ریزند و عقیده دارند کُپ میشود.

کُپ (کَ ُ پ) = وارفته = دلگیر = سرخورده شده

کاسه‌ای که اگر محکم دست آن بزند کُپ شده

کُپ (کَ ُ پ) = قوز = خمیده

کپ کردن = قوز کردن = خمیده نشستن = با حالت ترس و خوف نشستن

کُپه (کُ پ ه) = تل = تپه = انبوه = تپه کوچک

کُپه (کُ پ ه) = زخم چرکین = کورک = زخم برجسته و چرکین = دمل

کَتْ (کَ تْ) = کتف = تقطا ارین: شانه و سینه و پشت و انتهای دست

کَتِه (کَ تِ هْ) = گودی (= چال) نزدیک آسیا = جمع که آرد در آن جمع می‌شود

کُتْ کُتی (کُ تْ کُ ت ی) = غضروف نشانه: لاله گوش و بینی

کِچْ چی (کِ چْ چ ی) = نان کوچک

چون نوایی کنند به تعداد کودکان قرص نان از کوچکی می‌پزند و به آنها میدهند تا خوشحال کنند

دارد کچی: به کودکان بیشتر خوشحال بودن کودک است و منظور ترحم یا احسان نیست

کِرْدْ (کِ رْ دْ) وسیله‌ایست که با آن بوته از بیابانی از زمین می‌کنند

این آلت از دو قطعه چوب و دو ردوم تیز به ۸۰ سانتی‌متر و بین دو قطعه حلقه زنجیر است

و زنجیر: ۲ یا ۳ با چوب فرو رفته

با دو شاخه پائینی چوب زیر ساقه بوته می‌کنند و یک بار می‌گردانند و پس دو شاخه بالا به تکان می‌دهند

(به طرف بالا می‌کشند) بوته با ریشه کنده می‌شود

کَرْکْ (کَ رْ کْ) = مرغ نقطه: مرغ خانگی

کرک و بروس = مرغ و خروس

کَرْکْلونه (کَ رْ کْ لو نِ هْ) = مرغدان = آشیانه مرغ خانگی گویش اصفهان: کرکونه

کِرْنه (کِ رْ نِ هْ) = کنه

حشره‌ای مشهور که خون حیوانات را می‌مکد و به بدن آنها می‌چسبد

همین حشره است که گاهی انسان را نیش می‌زند

کِی (کِ ی) یا (کی: تر ترتیب تلفظ شود) = خانه = اطاق

هم به معنی کلیت عمارت (و خانه) است و هم به معنی (اطاق)

شنونده از ترکیب و ادامه جمله معنی آن را می‌فهمد

مثلاً اگر کسی از کوچه صحبت کنیم که به (کی) ما بیاید منظور (خانه) است

و اگر گفتیم سقف (کی) خراب شد منظور (اطاق) است چون اطاق است که سقف دارد

کیچیمه (کی چ ی م ِه) = صندوقخانه = پستو اطاقی که جای انبار و سیر زندگی در آن گذاشته‌ایم

کِلْتِکونه (کِ لْ تِ کو نِ هْ) = خارپشت = جوجه تیغی

کامْسارا (کَ ا م س ا ر ا) = کاروانسرا = رباط

کووِه (کُ و وِ ه) = تنگ = کلب

کوتی (کُ و ت ی) = توله

کوتی تنگ = توله‌تنگ   کوتی گرگ = توله‌گرگ

کلاشکِه (کِ ل ا ش کِ ه) = چنبر

اگر آن را در این شعر بخوانیم

هم به کلاشکه گذر خواهد شد   این رسن را اگر چه سست دراز

چوبی است قلاب نهاده به شکل (...)

کورتش = قلاب به یکدیگر الحاقش

کوچِه (کُ و چِ ه) = قاشق

کُفتِه (کُ فْ تِ ه) = نانی که در تنور پختن در تنور نیزد - قطعات خمیری است که در کف تنور بریزد و پخته شود - نان است ا شکل شکلی ندارد بلاوه خاکستر آلوده شده. چون به دیوار تنور چسبانده نشده و به پایین افتاده.

کُلار (کُ ل ا ر) = بزغاله‌ای از یک سال و یک روز تا دو سال

کِلاک (کِ ل ا ک) = خشک

این نان کلاک بود = این نان خشک بود

چوب کلاک بود = چوب خشک بود

کِلاک (کِ ل ا ک) = چوبی است عصا مانند که یک سر آن برگشته (قلاب) دارد و با آن برگشته میوه یا شاخه درخت گیرند.

قلاب کلاک

کلاک

کوچ (کُ و چ) = عزیمت = حرکت = مسافرت

کوچ (کُ و چ) = خانواده = زن و بچه = زن =

علی کوچ به مسافرت برد = علی همراه زن و بچه به مسافرت رفته

کوله (کُ و لِ ه) = به پشت گرفتن = به دوش حمل کردن

بچه‌ها چون بازی کنند از هم (کوله) بگیرند یعنی از یکدیگر سواری بگیرند

برخی به دوش (= شانه) برند و سوار شوند.

کولش (کـ و لِ شْ) = برجستگی پشت گاو = کوهان گاو = هم که نوع زراعتی به آن گویند

= برجستگی روی شانه گاو

کولش (کـ و لِ شْ) نام (جو) که اول بهار بکارند و آخر بهار درو کنند

جوی که بدین ترتیب به عمل آید (جوکولش) نام دارد. جو = یئو

کونه (کـ و نِ هْ) = کاله = کاله کودکی

کومزه (کـ و م و زِ هْ) = خربزه

کودی (کـ و و ی) = کدو

کَ (کَـ) یا تخفیفاً (کَهْ) = بازی

کیری (کـ ی ر ی) = تنور

کیمی (کـ ی م ی) = غربال = آردبیز

گا (گـ ا) = گاو = ثور = بقر

گا (گـ ا) = گاه = وقت و زمان کی گا رفتی = چه وقت رفتی

گَبْری (گَ بْ ر ی) = بزغاله ماده که تو سال دیگر بزرگ شود = بزغاله در سال دوم است

گیبزیره (گِ ی ب ز ی رِ هْ) یا (گِ ی ب ز ی رِ هْ) = بوته‌ای است صحرائی که به [illegible] (به هیزم) می‌کنند

و میسوزانند = این بوته بیابانی ریشه خوبی دارد یعنی کلفت و محکم است

گذار (گُ ذا ر) = گردنه = معبر کوه = جای عبور کوه و بلندی است

گذارشیر = گردنه شیر (نام است در ورزشکی [illegible] که معدن دارد)

معنی (گذار) همان طور که نوشته شد (راه کوه) (= گردنه) است و با (پایاب) اشتباه نشود

چون در ضرب المثل: بی گدار به آب مزن گدار در ضرب المثل معنی مقصود (پایاب) است.

گرچه (گُ ر چِ هْ) = قلوه = کلیه

گزر (گَ زَ ر) = کچل

گرا (گِـ ر ا) = نی

با (گرا = نی) این وسایل ساخته شود:

۱ - نی قلیان و [illegible] قلیان ۲ - [illegible] و (بینی) [illegible] (از [illegible] بچگی [illegible])

۳ - چوب [illegible] ۴ - طول تقریباً ۴٫۴۷ متر که با آن زمین را [illegible] می‌کنند

و تقریباً (۲۰ = ۴٫۴۷ × ۴٫۴۷) بیست متر مربع است

پس سطح پوشیده شده (میدانی) در داخل تقریباً ۴٫۴۷ متر است

و چون آن را در خودش ضرب کنیم (مربع کنیم) ۲۰ متر مربع است

در اصطلاح مردم رفسنجان یک (گرا) (= نی) بیست متر مربع و ۲۰ نی (= ۲۰ گرا) معادل ۴۰۰ متر مربع است

و چهارصد متر مربع که بیست نی میشود (یک جریب) گفته میشود.

مسجد آباد (فقط مسجد جامع) از روی همین اندازه ساخته شده. چنانچه ارتفاع بلندترین نقطه ایوان

در ورودی یک گرا (تقریباً ۴٫۴۷ متر) است.

ارتفاع خشتی (کرسی) آن بخش درازا - پنا - ارتفاع نیز معادل ۴٫۴۷ متر (یک گرا) است.

× × ×

چون (بی‌نی) و (دیمه‌گریری) هم ارزند توضیح میدهیم در (بینی) تقریباً

بشکل مخروط است و بر پایه‌ای قرار دارد. کلاف ریسمان توی بینی (= در سطح خارجی بینی) می‌اندازند

و سرنخ را میگیرند و ماسوره میکنند (= دور یک ماسوره می‌پیچند) و بینی می‌گردد (= چرخ می‌خورد)

و کلاف باز میشود.

(دیمه گریری) در قالب شکل بینی است منتهی پایه ندارد و زیر بغل میگیرند و ماسوره

را در دست دیگر می‌گیرند و سرنخ ماسوره را به سطح خارجی (دیمه گریری) وصل میکنند و چرخ میدهند

ماسوره باز میشود و به دور دیمه گریری پیچیده میشود.

× × × ×

بشنو از (گرا) چون حکایت میکند وز جدائیها ...

گلنگ (گِ لَ نْ گْ) = بزغاله اسم چهارپاده و چهار

گُسِک (گُ سِ کْ) = نامزدی است که به کودکان و بچه‌ها میگویند

این کلمه احتمالاً بمعنی (گُه + سگ) نیست زیرا در گویش، سگ (کوده) میگویند

و اگر این مفهوم را داشت باید: (گه + کوده) گفت

گُش (گُ شْ) = لش

گنده داغ (گَ نْ دِهْ دُ اغ) = بد اخلاق

گنده کاری (گَ نْ دِهْ کَ ا رِی) = کثافت کاری = کاری که بد بیاورد و سودی ندارد

کار و عمل و رفتاری که سودی ندارد و لازم [illegible] است که بجای وعده و زحمت بسیار دارد

و زحمت و صدمه‌ای که ما دیدیم به اشتباه‌ای که میبریم می‌ارزد

گنده دزد (گَ نْ دِهْ دُ زْ) = گنده دزد = باصطلاح تهرانی: آفتابه دزد.

کسیکه دزدی میکند و خودش را ... ولی سودی نمی‌برد

= دزد بی عرضه و ناقابل

گِلا (گِ ل ا) = علامت جمع در زبان محلی

بزگلا = بزها — باغ گلا = باغها — خرگلا = خران = خرها

آدم گلا = آدمها = آدمیان

گُلوز (گُ ل و ز) = گلو = نای

گَل (گَ ل) = کبریت = فتیله

گَل چراغ = فتیله چراغ

مَنگ گَل = چوب کبریت

قوطی گَل = قوطی کبریت

گِل (گِ ل) = مخلوط = آویزان = ممزوج .

۱- زن و مرد گِل هم هستند = زن و مرد با هم هستند (آمیزش و معاشرت دارند)

۲- کت خود را گِل میخ بنداز = کت خود را آویزان به میخ بنداز (= به چوب لباسی آویزان کن)

۳- شیر و آب گِل هم کرد = شیر و آب ممزوج کرد

گُل باقالی (گُ ل ب ا ق ا ل ی) = نوعی رنگ مرغ خانگی

مرغ های خانگی از نظر رنگ: زرده ای . گل باقالی - حنائی . سفید . سیاه . و ... بنام اند

گوچه (گ و چ ه) = قطعه کوهی که از بدنه [illegible] (رنگ آن سرخ است)

با (گوچه) یعنی (آلوچه) اشتباه نشود

گُنده (گُ ن د ه) = بزرگ

گومِز (گ و م ز) = ادرار = پیشاب

گونه (گ و ن ه) = گَوَن = گیاهی است که از آن (کتیرا) می گیرند

گونه‌یی (گ و ن ه ی ی) = کسیکه برای ادای زنا و یا لواط حاضر است

فلانی گونه‌یی است = فلانی برای امور فروش حاضر و آماده است

گوده (گ و د ه) = گیوه

لُپ (لُ پ) = گونه = غبغب = بناگوش

لُپ (لُ پ) = لقمه بزرگ = لقمه جویده و بزرگ

لپ لپ خورد = لقمه بزرگ لقمه بزرگ خورد

لَته (لَ ت ه) کشتزار = مزرعه = کرت

(۱) به معنی کشتزار (= مکه = مزرعه) است و (۲) به معنی (کرت)

لُزْد (لُ زْ دْ) = سنگ بزرگ و سنگین
سنگی که وزن آن مثلاً ۵ کیلوگرم بیشتر است و نامنظم است

لَزْد (لَ زْ دْ) = دشت = هامون
صحرای بدون کوه و تپه

لَزْدی لَزْدی (لَ زْ دی) = کلاف کردن

لِژْه (لِ ژْ هْ) = لجن

لِفْه (لِ فْ هْ) = وصله = پینه = تکه پارچه = تکه پارچه‌ای که برای وصله بکار می‌رود

لُقْ (لُ قْ) = پوک = فاسد = گندیده و له شده
تخم مرغ اگر (لق) شود (= فاسد شده)
هندوانه لق میشود (= له شده و آب وسط آن جمع شده)

لَقْ (لَ قْ) = نیمه تعطیل (تق + لق)

لَمْبِه (لَ مْ بِ هْ) = تخم مرغ که پوست آن لخت شده

لو (ل و) = روباه (لوبا) هم گفته میشود و بمعنی (روباه) میباشد

لو (ل و) = آشکار کردن = تحویل شهادت صحیح ارادادن = کوس رسوائی زدن
۱ـ فلانی را لو دادند = فلانی که مجرم و در آن کار رابطه کوچکی داشت با آن هم را لو دادند
۲ـ فلانی را لو دادند = فلانی که عمل زشتی انجام داده بود و کسی مطلع نیست برای دیگران گفتند
و در نتیجه پرده از اسرار او برداشته شد

لوک (ل وَ کْ) = شتر نر

لیش (ل ی ش) تلفظ (لِ ش) = ضعف = گرسنگی = گرسنگی زیاد
دلم لیش میرود = دلم ضعف میرود (گرسنه ام هست)

لیفی (ل ی ف ی) = لیفه

ماچ (م اچْ) = بوسه

ماش (م اس) = ماست

مَغْ (مَ غْ) = گم = مفقود = ناپدید = غایب

مَرَزْ (م رَ زْ) = اف رنگ = مار رنگ

طنابی به گردن رنگ می‌بندند و سر طناب به چوب بلند می‌بندند و سر چوب را می‌گیرند و راه می‌برند

چون چوب است نمی‌شود حیوان نمی‌تواند به راحتی راه برود اما قادر نیست جلو بیاید و کسی که [illegible]

بدست دارد گاز بگیرد (چون چوب دراز مانع است)

مَرَزْ (م رَ زْ) = سال سگ

این سگ سه مرز دارد = سه سال دارد

مَرَزْ (م رَ زْ) = جوابی که به بی‌تربیت و یا در مقابل سؤال بیجا و یا خنده بیجا گفته میشود

مثال: کسی در مجلس بدون جهت و بیجا خنده می‌کند، یا سؤال غیرمنطقی و بی ادبانه می‌کند

در جواب چنین شخصی میگویم: مَرَزْ

مُشْتِلُقونَهْ (م شْ تِ لْ ق و نِ هْ) = مژدگانی = چیزی که بابت پیدا کردن چیزی می‌آورند = خبر خوش

= حق الزحماتی که پیدا کننده شیئی از گم کننده می‌گیرد.

مثال: عمو کیفش را گم کرد. و عباس کیف را پیدا کرد. چون عباس کیف پول

به صاحب اصلی برگرداند حق الزحمه‌ای می‌گیرد = چون خبر پیدا کردن می‌دهد انعامی

(جایزه‌ای) می‌گیرد

مَلْ (م َ لْ) = آماده برای جفت‌گیری

حیوان ماده غیر حلال گوشت چون آماده جفت‌گیری شود (مَلْ) آمده

مثال: گربه ماده مَلْ می‌شود

اما حیوانات حلال گوشت (گوسفند - بز - گاو) و اشباه آن آماده جفت‌گیری شود (با) آمده

مُلْ (م ُ لْ) = گردن (= پشت گلو)

موجْ (م و جْ) = با رنگ و مرادف: ماچ (ماچ + موج)

یعنی: بوسه

موچی (م و چ ی) = انگشت به .... رساندن

در کنایه گفته میشود: (موچی به فلانی رساندند) یعنی از کارش اخراج کردند

موسولِهْ (م و س و لِ هْ) = سمور (حیوانی است که پوست او معروف است)

احتمالاً: خز - سنجاب - یا حیوان کوچکی از همان طبقه و غیر از سمور باشد

ذکر این نکته بدان جهت لازم است که در عوام به چنین حیوانی (موسوله) میگویند و نمیتوانند اسم فارسی

او را بگویند. اما از روی نشانی ظاهراً (سمور) است

میلی (م ی ل ی) = گربه

۱- پابنه میلی (= پا درخت میلی) نام گیاهی در محل است که آن ظاهراً منظور (میله) یا میل (به معنی سیخ) معروف است و غیر از (گربه) است

۲- پشوه میلی هم نام گیاهی است که در اصفهان (چوبه) نام دارد.

۳- چشم میلی صفت مردان بی عرضه و لاغراندام و ضعیف الجثه است.

۴- پانجی میلی (= پنجه گربه) نام بوته‌ای است در به شکل (پنجه گربه) است.

میلی (م ی ل ی) = چهار دست و پا راه رفتن

کورکان کی لی میلی راه میروند = با دست و پا راه میروند

در تعقیب دزد میخ میلی رفتم = در تعقیب دزد با دست و پا رفتم (خواستم نفهمد انسانی او را تعقیب می‌کند)

میلی سیا (م ی ل ی س ی ا) = درخت کهنه چون سیاه رنگ شود و خراب شود (میخ سیا) شده (سیا) منظور (سیاه) است آه (میلی) آن نام آفت است.

نا (ن ا) = نای = گلو

منظور از (نا) که بجای (نای) است (گلو) است

نالبکی (ن ا ل ب ک ی) = نعلبکی = بشقاب زیر استکان

نو (ن و) = نان

نوچوری (ن و چ و ر ی) این کلمه مرکب از (نو + چوری) و در به ترتیب التلفظ آن میشود: نان گنجشک.

اما منظور گیاهی است کوچک که میوه‌ای سفید چین‌دار و شکل و به اندازه یک نخود برای این.

این گیاه که میوه‌اش شکل قرص نان (دایره) و کوچک است به نسبت بزرگی از نان گنجشک آنرا (نان گنجشک) نام نهاده‌اند

نگله (ن گ ل ه) = ناودان (ناودان بام ناودان آسیاب)

نوچه (ن و چ ه) درختی یا شاخه‌ای که در اطراف چند ساله قطع شده و رشد کند.

(ش ن ت ر) هم بین معنوم و معنی سفید سمتی تکه شاخ درخت است که قطع شده و رشد کرده

نوا (ن و ا) = ادا = شکلک

این کلمه در شهر اصفهان (ن و ا) گفته میشود و به معنی سفید

نه (ن ه) = امر به گذاشتن = امر به نهادن.

اینجا نه = اینجا بگذار   آن جا نه = آنجا بگذار

وا (وا) = سوا = جدا = مجرد

وا شدیم = سوا شدیم (۱- چند نفری رفته اند از هم سوا (= متفرق) شده اند)

وا شدیم = سوا شدیم (۲- چند نفر در کاروان و طرح شریک بوده اند حالا از هم جدا شده اند و هر کس برای خود کار میکند و خود طرح میکند)

وا (وا) = باد

نسیم = نسیم   وا = باد   طوفو = طوفان

واژه (واژه) = گله = گلهٔ

واژان (واژان) = بگیریم

واز (واز) = باز = برهنه

سینه واز = سینه باز (= دکمه پیراهن چاک شده و سینه شخص دیده شود)

سر واز = سر برهنه

واز (واز) = شن کش

آلتی است چوبی که چند میخ چوبی به تخته ای کوبیده شده و دُمی (= دسته) ای دارد و روی زمین کُنده شده می کشند تا زمین را صاف و هموار کند

واچ (واچ) پارگی ، کج   ۴ ج + واچ = مجزن و کرده گم

= نیست و نابود = گیج و ...

واسک (واسک) = واکس

وا (وا) = گفتن

بوا = بگو   نوا = نگو   نه واژو = نمی گوید

واژو = میگوید   واژه = میگویی   نه واژه = نمی گویی

وارو (وارو) = باران

وره (وره) = بره   اخرانه ای ... تخته بوز

ورف (ورف) = برف

ورمال (ورمال) = فراکش   ورمالیده = فراکرده

ورمالو = فراکشید   ورنه مالو = فرا نکشید

ورکار (ورکار) مثلاً: شلغم و زردک و چغندر

وَرْکاری (وَ رْ ک ا ر ی) = ساوان = وسیاد = کُک (با توجه توضیحات زیر)

۱ـ اگر بچه ارزان قیمت داشته باشند و سه تخته (= سه تکه بز الاچیت طول هم دوخته شده)

۱ تخته
۱ تخته
۱ تخته

زن‌ها دوخته باشند و در خانه و موقع کار زن‌ها روی سر خود بگیرند

به آن (وَرْکاری) میگویند. یعنی بچه دو رنگ

و ۳ تخته و ظرافتی که بچه روی سر خود می‌گیرند و گران قیمت است حالا که در خانه هستند

هر چه که هم دو از بچه ارزان قیمت تهیه کرده اند.

۲ـ کسی که تالی خوش رنگ دارد و هر وقت لباس خانه پهن کند و روی گلیم بنشیند این گلیم

ورکاری اوست.

۳ـ کسی که تنه دارد اجناس چه از فرداهای می‌کند این چیز ورکاری اوست

وَلْگ (وَ لْ گْ) = برگ

وِیُو (وِ ی و) = تخته‌ای که کلفت‌تر از ... است و به اندازه یک گلیم و روی آن بوم ... چوبه چیزی می‌گذارند

وینِه (و ی ن ه) = می‌بینی

نه وینه = نمی‌بینی　　وینو = می‌بیند

هَتْ تا (هَ تْ ت ا) = دادی

هَتِه (هَ تِ ه) = بده

هِتْ تو (هِ تْ ت و) = بتو میدهد

هَمْ تِه (هَ مْ ت ه) = بمن بده

هَمْشْ تِه (هَ مْ ش ت ه) = به او بده

هَمْ تا (هَ مْ ت ا) = به او دادم

هِشْ تو (هِ ش و ت ه) = [illegible]

....

هِمِه (هِ مِ ه) = همه

هِمِه یا (هِ مِ ه ی ا) = همه جا

هِگِیر (هِ گِ ی ر) = بگیر (= از گرفتن)

هِنِینگ (هِ ن ی ن گ) = بنشین (= از نشستن)

هُوش (هُ و ش) = بخواب (= از خوابیدن)

همتا (ه م ت ا) = همانند

همگیرث (ه م گ ی ر ث) = گرفتن

هموُن (ه م و ن) = باز آمدم = به حال اول برگشتم = از خستگی درآمدم

مثال: کودکی گریه می‌کند و ما را پریشان کرده‌اند هیچ رنج می‌بریم و نمی‌توانیم کودک را آرام کنیم

مادر کودک از راه می‌رسد و کودک را به آغوش می‌سپاریم . خودمان می‌گوئیم: (ه م ون)

یعنی: راحت شدم = آزاد شدم = به حال آرامش و حالت اول برگشتم

۲- قرضی داریم و مسیر پرداخت آن فراهم نمی‌شود شب و روز در فکر هستیم که به چه نحو قرض

خود را پرداخت کنیم و روح ما معذب است . پولی پیدا می‌کنیم و قرض خود را ادا می‌کنیم و خودمان

می‌گوئیم: چقدر خوب = (ه م ون) = راحت شدم = آزاد شدم = از عذاب روحی آزاد شدم

هولوُری (ه و ل و ر ی) = زرد آلو

هومیانی (ه و م ی ا ن ی) = همیان = انبان = کیسه چرمی

هویشه (ه و ی ش ه) = خوشه

یا (ی ا) = زندان = حبس

یا (ی ا) = شحم

خودیا = خودمان = باهم = خودمانی

شکم یا = شکم شحم (؟ قرقره در آمده و فرنج بزرگ شده‌اند)

یا (ی ا) = جا = مکان = محل

یام = جای من یاتو = جای تو یایو = جای او

یالقوز (ی ا ل ق و ز) = تنها = بی‌کس = مجرد

یتیم قافله (ی ت ی م ق ا ف ل ه) مرکب است از دو کلمه (یتیم + قافله)

یعنی کوچکتر قافله = اسیر و فرمان‌بر قافله

۱- اگر کسی جنس خرده‌ریز بخرد و چیزی نو بگیرد و ذکر قافله یعنی بار به این شهر و آن شهر برده

(یتیم قافله) است - و اگر خود الاغ با خرده‌ریز بپیچد قافله (= مکاری) بود

۲- جزء‌تر قافله (= مکاری) که تنها یک نفر پشت باشد اول یتیم قافله است

یل (ی لْ) = نیم تنه زنان = ارخالق زنان = الخالق زنان

تقریباً به اندازه یک کت مردانه است و جنس آن ... : تواره ماهوت

با نیم آستین است یعنی تا آرنج ... یا دامن آستین ... آستین ... چین ... است

جلوی آن اضافه تا سر انگشتان دارد که آنرا بالا می گذارند .

یلوز (ی و زْ) = گردو

یرمه (ی ر م هْ) = گرمکی

یه (یِ هْ) = جو تقریباً (یِ) تلفظ شود

جو هم بر سه نوع است :

۱ - جو ترش (که اوایل مرداد می کارند و اوایل آبان درو می کنند)

۲ - جو شیرین (که پاییز می کارند و اوایل خرداد درو می کنند)

۳ - جو کوله (که نوروز می کارند و آخر بهار درو می کنند)

و گویند : جو ترش برای آش مناسب است

جو شیرین برای حیوانات مناسب است

جو کوله برای نان مناسب است چون پوست آن کم و رنگ آن شباهتی به گندم دارد

یادآوری :

۱- زرند نوعی ... کوهپایه (قهپایه - کوپا) ؛ ... که عوام (جرقویه) گویند ... لنجان ... است اشتباه نشود .

۲- همانطور که در مقدمه اشاره شد تمام واژه ها از آبادی ... جبه نمونه ای است از آن [illegible]

۳- برای اینکه مفهوم یک لغت خوب فهمیده شود شاهد مثالی کم آورده ام و آن را نوشتیم

... جبه (شاهد) نیازی است دقیقاً یک کلمه ... این کار ...

۵ خواندن یک جمله به لهجه ... مشکل به نظر می رسید .

تاریخ ۲۷ دی ۱۳۴۷ برابر ۲۸ شوال ۱۳۸۸ قمری

محمد حسن رجائی زفره ای

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

